فرقه‌ای برای تفرقه

بررسی پیشینهٔ فکری و سیاسی

جریان وهابیت

نجم الدین طبسی

بسم الله الرحمن الرحیم

فرقه ای برای تفرقه بررسی پیشینه فکری و سیاسی جریان وهابیت

نویسنده:

نجم الدین طبسی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فرقه‌ای برای تفرقه بررسی پیشینه فکری و سیاسی جریان وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ –

عنوان و نام پدیدآور : فرقه‌ای برای تفرقه بررسی پیشینه فکری و سیاسی جریان وهابیت/ نجم‌الدین طبسی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۱۲۰ ص.؛ ۱۹×۵/۱۹ س‌م.

شابک : ۶۵۰۰۰ ریال۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۷۳-۴:

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : وهابیه.

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ط۲ف۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۷۲۱۸۷

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

مقدمه

الحمد لله ربّ العالمین والصلاهٔ والسلام علی محمّد وآله الطاهرین، سیما الإمام المهدی روحی فداه.

نوشته حاضر ضمن سلسله بحثهایی است که در سال ۱۴۱۶ ق.(دوازده سال قبل) در حوزه «الرسول الأکرم» بیروت به زبان عربی تدریس می‌شد وطلاب محترم حوزه را از خطر وهّابیت و افکار منحرف ابن‌تیمیه و جریان سلفی‌گری برحذر می‌داشت. پیش از نقد عقاید آنان، به تاریخچه ابن‌تیمیه و ابن‌وهاب ونقش آنان در ایجاد اختلاف و درگیری بین امّت واحده اسلامی و از هم پاشیدن صفوف مسلمین پرداخته شده، تا همگان بدانندکه امروز چه کسانی به نام دین و مذهب، خنجر بر پیکره دین می‌زنند و کاری را که یهود(علیهم لعان الله) و استعمارگران نمی‌توانند به آن دست یابند، متأسفانه این گروه و حزب، به آسانی آن را به دست آورده و نتایج آن را تقدیم دشمنان اسلام می‌کنند.

ص: ۸

این جزوه هر چند کوتاه و مختصر است، ولی می‌تواند در فهم مقصود و رساندن پیام، نقش مؤثری داشته باشد.

در پایان آرزومندیم خداوند عزّ وجل، اسلام و امت اسلامی را از شرّ بدخواهان و دسیسه منافقان حفظ گرداند.

ضمناً از جناب حجهٔ الاسلام داداش زاده که در ترجمه این درس‌ها تلاش و کوشش فراوان داشته و از حجهٔالاسلام شیخ محمدباقر پورامینی- که در ملاحظات و تذکرات ارزنده خویش به غنا و محتوای آن افزوده‌اند- کمال تشکر و تقدیر را دارم.

قم- طبسی

۴ مرداد ۱۳۸۶ برابر با ۱۱ رجب ۱۴۲۸ ق.

ص: ۹

ابن‌تیمیه وکاشت بذر نفاق

شرح حال

احمدبن عبدالحلیم حرانی دمشـقی، معروف به ابن تیمیه در سال ۶۶۱ ق.(۵ سال پس از سـقوط خلافت بنی‌عباس توسط هولاکو در بغداد) در حرّان (۱) که کانون فرقه صابئه بود، دیـده به جهان گشود. دوران کودکی و نوجوانی خود را در آن دیار سپری کرد و به سبب هجوم قوم وحشـی تاتـار، مجبور شـد به همراه خانواده خود، در سال ۶۶۷ ق. از زادگـاه خویش کوچ کرده، به دمشق بگریزد. آغازتحصیل او در علوم مذهبی، فقه حنبلی بود و نخستین استاد وی، پدرش بود.

۱- حرّان از توابع شام است.

ص: ۱۰

نخستین ناهمگونی

ساکنان حماهٔ از ابن‌تیمیه پرسیدند که نظر بزرگانِ از صالحین در مورد آیات صفات، مثل:(الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی) (۱) و نیز(اسْتَوی إِلَی السَّماءِ) (۲) و همچنین فرموده رسول گرامی(ص):

«إنَّ قُلُوبَ بَنِی آدَمَ بَیْنَ إِصْبَعَیْنِ مِنْ أَصابعِ الرَّحْمَنِ»

و «

یَضَعُ الجَبّار قَدَمَهُ فی النّار ...»

چیست؟ پاسخی که به این پرسش داد، تصریح بر جسم بودن خداوند عزّوجلّ داشت؛ انتشار پاسخ ابن تیمیه در آن ناحیه غوغایی به راه انداخت و از آن پس(از سال ۶۹۸ ق.) وی به واسطه دادن فتاوا و ارائه تفسیرهای غلط از آیات قرآن، شهرت یافت.

ابن کثیر می‌گوید: گروهی از فقها بر ضدّ او برخاسته، از جلال‌الدین حنفی، قاضی وقت، محاکمه وی را خواستار شدند. قاضی ابن تیمیه را احضار کرد؛ ولی وی از حضور در محکمه سر باز زد.

بعدها به دلیل آن عقیده انحرافی که در پاسخ اهل حماهٔ از خود بروز داده بود،- در شهر-، به نام «حمویه» خوانده شد. (۳)

وی همواره با اظهار نظر، برخلاف آرای مشهور و

۱- طه: ۵

۲- بقره: ۲۹، فصلت: ۱۱

۳- البایهٔ والنهایهٔ، ج ۱۴، صص ۴- ۲۶

ص: ۱۱

رایج بین مسلمانان، موجب تشویش اذهان و آشفتگی در عقاید و باورهای مردم می‌شد تا این که در سال ۷۰۵ ق. بحثی میان او و چند تن از قضات درگرفت که در نهایت منجر به تبعید وی به مصر گردید ... سپس در سال ۷۰۶ ق. امیر سیف‌الدین سلار، نایب مصر، سه نفر از قضات فرقه شافعی، مالکی و حنبلی و نیز سه تن از فقها را که نامشان باجی، جزری و نمواری بود، احضار کرد تا در مورد ابن تیمیه، تصمیم گیری نمایند. همگی رأی به آزادی او دادند تا شاید دست از عقاید خود بردارد؛ امّا طولی نکشید که در سال ۷۰۷ ق. ابن عطاء بر ضدّ او مطالبی ابراز داشت و قاضی بدرالدین را وادار کرد تا حکم کند به اینکه سخنان ابن تیمیه نهایت بی‌ادبی نسبت به ساحت پیامبر(ص) است؛ از این رو به حبس او دستور داد و وی مدت یک سال(تا سال ۷۰۸ ق.) در مصر بازداشت بود. سپس به اسکندریه تبعید شد. ولی همچنان بر انحراف خود اصرار داشت و دست از فتاوای شگفت‌انگیز خود برنمی‌داشت. بدین سبب وی را در قلعه‌ای در دمشق زندانی کردند ... و وی را از نوشتن مطالب و مطالعه کتب منع نمودند و تمام کتاب‌هایی که نزدش بود، برداشتند و هیچ گونه ابزار نوشتن در اختیار او قرار ندادند و سرانجام در سال ۷۲۸ ق. درگذشت. (۱)

۱- المنهل الصافی، ص ۳۴۰

ص: ۱۲

شخصیت ابن تیمیه

در مورد شخصیت ابن تیمیه می‌توان گفت:

۱. او شخصیتی واقع‌بین نبود و به مسائلی که مسلمانان در آن دوران سخت بدان توجه داشتند و برای آن‌ها حساس بود، اهمیتی قائل نمی‌شد؛ زیرا در دورانی که مسلمین بیش از هر چیز دیگر نیاز شدید به وحدت داشتند، وی با افشاندن بذر فتنه و درگیری، اوضاع مردم را هرازچند گاهی متشنّج می‌کرد و بخش وسیعی از توان حکومت و قضات را- که می‌بایست صرف دفاع در برابر کفار شود- به خود مشغول می‌کرد و با تشویش افکار و نشر عقاید باطل آن‌ها را هدر می‌داد.

۲. نظرات ابن تیمیه برخلاف آرای مشهور بود که بر آن اتفاق داشتند؛ بهطوری که بسیاری از قضات و فقها با نظر وی از در مخاصمه درآمدند.

۳. وی قائل به تجسیم و تشبیه و جهت داشتن خداوند عزّوجلّ بود.

۴. او به استغاثه به رسول الله اعتقاد نداشت و حرمت زیارت قبور انبیا و صالحین را ترویج می‌کرد.

منتقدان هم عصر ابن تیمیه

در زمان حیات ابن تیمیه و بعد از او، علمای بسیاری پرده از افکار انحرافی‌اش برداشتند و در این میان نقد علمای

ص: ۱۳

معاصر او از اهمیت بسیاری برخودار است.

۱. صفی‌الدین الهندی الأرموی(م. ۷۱۵ ق.)؛ او از بزرگان مذهب اشعری بود و در مجلسی با ابن‌تیمیه به مناظره پرداخت. روش صفی‌الدین هندی به گونه‌ای بود که وقتی وارد بحث و بررسی یک مسأله علمی می‌شد، با حوصله تمام، همه جوانب آن مسأله را مورد کاوش قرار می‌داد. اما ابن‌تیمیه برخلاف او با شتاب از مسأله‌ای به مسأله دیگر می‌پرداخت و بدون این که آن را خوب تقریر کند، از آن می گذشت؛ از این رو صفی‌الدین هندی به او گفت: ای ابن تیمیه تو را چگونه می‌بینم! تو مانند گنجشکی هستی که وقتی می‌خواهم آن را به دام بیندازم از این شاخه به آن شاخه می‌پرد ...

بعد از مدتی ابن تیمیه زندانی و بر ضدّ او روشنگری‌ها و تبلیغات وسیعی انجام گرفت. (۱)

۲. شهاب‌الدین حلبی(م. ۷۳۳ ق.)؛ او کتابی در زمینه نفی جهت داشتن خداوند عزّوجلّ به رشته تحریر درآورد. این کتاب در حقیقت ردّ عقیده ابن‌تیمیه است. در مقدّمه آن کتاب می‌نویسد:

امّا بعد، آنچه که مرا بر آن داشت تا این کتاب را بنویسم، مسأله‌ای است که در این مدت به وقوع

۱- الطبقات الشافعیهٔ الکبری، ج ۹، ص ۱۶۴

ص: ۱۴

پیوست و آن این است که بعضی در صدد برآمده‌اند و مطالبی در اثبات جهت داشتن خداوند عزّوجلّ نوشته‌اند و هر کسی که در این زمینه مطالعه‌ای نداشته باشد و به وسائل معرفت، مسلّح نباشد و نیز مستبصر به نور حکمت نباشد، فریفته آن سخنان می‌گردد. لذا بر آن شدم تا عقیده اهل سنّت و اهل جماعت را بیان کرده، فساد مطالب او(ابن تیمیه) را روشن نمایم، در حالی که او هر آن چه را که خود ادّعا کرد، اولین کسی بود که به نقض آن پرداخت و هر قاعده‌ای را که مطرح نمود، خود دست به تخریب آن زد. (۱)

۳. قاضی القضاهٔ کمال‌الدین الزملکانی(م. ۷۳۳ ق.)؛ به گفته سبکی، وی پیشوا، علّامه و اهل مناظره بود (۲) و در دو مسأله طلاق و زیارت به ردّ بر عقاید ابن تیمیه پرداخته است.

۴. حافظ شمس‌الدین ذهبی،(متوفای ۷۴۸ ق.)؛ وی در نامه بلند و پندآموزش به ابن تیمیه چنین می‌نویسد:

تا چه اندازه استخوان در چشم برادر مؤمن خود می‌بینی در حالی که فراموش کرده‌ای آن تنه درختی را که در چشم خودداری! تا چه مقدار به ستودن از خود می‌پردازی؟ تا چه اندازه سخنان و بدبختی‌هایت، تو را به ورطه سیه روزی کشانده؟

۱- الطبقات الشافعیه الکبری، ج ۹، ص ۳۵

۲- همان، ص ۱۹۰

ص: ۱۵

تـا چه مقـدار به مـذمت علما می‌پردازی و به دنبال عیوب مردم هستی؟ در حالی که خودت آگاه به این نهی پیامبر خـدا(ص) هستی که فرمود: مردگـان خود را جز به خیر یاد نکنیـد. بله من می‌دانم که تو در مقام دفاع از خود برآمـده، چنین توجیه می‌کنی با کسانی باید به نبرد برخاست که بویی از اسلام نبرده‌اند و آشنای به آن چه که رسول مکرّم بر آن مبعوث گردیده نیستند و این جهاد است و از بسیاری از چیزهایی که به واسطه عمل به آن، آدمی را به رستگاری می‌رساند ... بی‌خبراند.

نیکو بودن اسـلام شـخص به این است که چیزهای غیر مهم را رها سازد. ای مرد، به خـدا قسم، بر ماست که تو را باز داریم؛ چرا که تو بحث کننده‌ای چرب زبان هستی و هیچگاه آرام و قرار نداری. از این همه اشـتباهات در دین بپرهیز که رسول خدا(ص)، از طرح چنین مسائلی بیزار است. آن حضـرت از کثرت سؤال نهی کردند و فرمود: همانا مخوف‌ترین چیزی که بر امتم از آن بیمناک هستم، منافق چرب زبان در میان امتم است.

سخن زیـاد در آن‌جـایی که مرتبـط بـا حلاـل و حرام باشـد و لغزش در آن نباشـد، قسـاوت قلب می‌آورد. پس چگـونه خواهـد بـود سرانجامِ سخن زیاد در مباحث فلسفی که ارتباطی به حرام و حلال ندارد؟

این سخنان فلاسفه دروغ‌هایی است که قلب را می‌میراند. به خدا سوگند- با این سخنان تو، دست‌مایه خنده برای دیگران شده‌ایم. تا کی

ص: ۱۶

می‌خواهی دقایق کفریات فلاسفه را بیرون آوری و به عقاید خود ضمیمه کنی؟ ما با همین عقول خود به ردّ آن کفریات می‌پردازیم. ای مرد، افکار آلوده و مسموم فلاسفه و نیز کتاب‌های آنها به تو رسیده است- که چنان سخنان را بر زبان می‌رانی- بدان که غوطه‌ور شدن در افکار مسموم، باعث می‌گردد تا جسم به آن خو گرفته، در نهان آن جا بگیرد. دریغا از یک مجلسِ قرآن که تلاوتش به همراه تدبّر و خشیتش به همراه یاد خدا وند- عزوجل- و سکوتش به همراه تفکر باشد! افسوس از یک مجلسی که در آن یادی از ابرار شود؛ چرا که یاد انسان‌های صالح در مجالس، باعث می‌شود که رحمت خداوند بر اهل آن مجلس نازل گردد. اما در مجالسی که تشکیل می‌گردد، اگر نام صالحان برده شود، از آنها با لعن و نفرت یاد می‌شود. امّا تو شمشیر حجاج بن‌یوسف و زبان ابن‌حزم را دو برادر می‌دانی که با آن دو، دوستی می‌ورزی. ای شکست خورده، هر کس از تو پیروی کند، خود را در معرض کفر و فروپاشی دینش قرار داده است؛ بویژه اگر این افراد که از تو تبعیت می‌کنند انسان‌هایی با علم اندک باشند که دین را برای ارضای شهوت خود پذیرفته‌اند. گر چه این اشخاص با سخنان تو، متأثر می‌شوند و با دست و زبان خود از تو دفاع می‌کنند، اماهمین اشخاص در باطن از دشمنان تو هستند.

آیا مگر نه این است که اکثر پیروان تو، انسان‌هایی

ص: ۱۷

نـاتوان، دست بسته و سبک عقـل یـا آدم‌هایی بی‌سوادنـد؟ اگر پیروان صالحی داشـته باشـی، آن‌ها هم انسان‌هایی خشک و بی‌فهم هستند. پس تو اگر سخن مرا تصدیق نمی‌کنی، خودت درباره آنها جست‌جو کن و اعمال و افکارشان را با ترازوی عدل بسنج.

ای مسـلمان، اسب شـهوتت را برای مـدح خود، پیش بیاور که تا چه اندازه نفس خود را تصدیق می‌کنی و با آن دوستی می‌ورزی و خوبان را دشمن می‌شماری؟

چه اندازه با نفس خود دوستی می‌ورزی و نیکان را خوار می‌شماری؟

تا چه اندازه نفس خود را بزرگ می‌شـماری و عبادت کنندگان را کوچک می‌نگری! تا کی با نفس خود دوسـتانه برخورد می‌کنی و کار زهّاد را زشت می‌شماری؟

تـا کی می‌خواهی کلاـمت را بـا کیفیتی سـتایش کنی؟ به خـدا قسم، باهمان کیفیت احادیث صـحیحین را مـدح نمی‌کنی. ای کاش احادیث صـحیحین از دست تو سالم می‌ماند! چرا که هر وقت اراده نمودی، احادیث صـحیحین را با برچسب تضـعیف و موهوم یا با تأویل و انکار، تغییر داده‌ای. آیا وقت آن نرسیده که از سخنان و افکارت دست برداری؟

آیا وقت آن نرسیده که توبه و انابه به درگاه حق بنمایی؟

ص: ۱۸

آیا به سن ۷۰ نرسیده‌ای که کوچیدن از این دنیا برای تو نزدیک است؟

به خدا قسم من مرگ را به تو یادآوری نمی‌نمایم. بلکه تو از کسی که مرگ را به یادت می‌اندازد، نفرت می‌ورزی. بنابراین، گمان نمی‌کنم گفتار مرا قبول کنی و به نصیحت من گوش فرا دهی. بلکه در تو همّت بزرگی می‌بینم که برای نقد سخنان من، چندین جلد کتاب بنویسی. و همین امر مانع از آن می‌شود که سخنان خود را به پایان برسانم. نصرت تو به این است که هر آن چه تو می‌گویی، من آن را قبول کنم و یا ساکت بشوم.

امّا در هر صورت، حال تو نزد من معلوم است و من دلسوزانه و از روی محبّت به نصیحت تو پرداختم. وقتی حال تو نزد من این گونه است، پس نزد دشمنانت چگونه خواهد بود؟ در حالی که در میان دشمنان تو انسان‌هایی صالح و عاقل و اهل فضل مشاهده می‌کنم، همچنان که در میان دوستان تو، انسان‌هایی فاسق، دروغگو، جاهل، حیوان صفت و ... می‌بینم. اگر تو در روز روشن مرا ناسزا گویی، باز من از تو رضایت دارم؛ امّا از تو میخواهم که درباره گفتارم در خفا فکر کنی و از آن بهرهمند شوی.

خداوند رحمت کند کسی را که عیوب مرا به من میگوید .... (۱)

۱- تکلمة الصیف الصقیل کوثری، ص ۱۹۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۸

ص: ۱۹

۵- یافعی؛ او در کتاب مرآةالجنان در ترجمه ابن تیمیه گوید: ... ابن تیمیه مسائل عجیب و غریبی بیان نمود که این نوع از مسائل با مذهب اهل سنّت مباینت دارد. از زشت‌ترین مطالبی که وی عنوان نمود، نهی از زیارت قبر نبی مکرّم اسلام است. (۱)

۶. ابوبکر حصنی دمشقی(م. ۸۲۹ ق)؛ او می گوید: پس بدان همانا من در سخنان این شخص خبیث که در قلبش مرض هست، گمراهی را مشاهده نمودم که این گمراهی در اثر تبعیت از متشابهات قرآن و سنّت حاصل گردیده و هدفش جز فتنه‌انگیزی چیز دیگری نیست و در این امر، بعضی از عوام الناس از او پیروی کرده‌اند. همین زمینه‌ای است تا خداوند عزّوجلّ آنها را به هلاکت رساند. لذا من در کلمات وی با چیزهایی مواجه شدم که یارای تکلم را از من گرفت و دیگر انگشتانم توان ثبت کلماتی در ردّ وی را ندارد، چرا که هر آن چه از کذب بوده به ربّ العالمین نسبت داده و گفتار خود را به صورتی فریبنده با آیات قرآنی تطبیق داده است و همچنین به بدگویی از انسان‌های صالح و خلفای راشدین و تابعین آنها پرداخته که من از ذکر آن خودداری می کنم و فقط سخنان ائمه پارسا را در این زمینه یادآور می‌شوم ... (۲).

۱- برای اطلاع بیشتر ر. ک. به: مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷

۲- دفع شبهه من شبّه وتمرّد، ص ۲۱۶

ص: ۲۰

۷. شهاب‌الدین ابن حجر الهیتمی(م. ۹۷۴ ق.)؛ او در شرح حال ابن تیمیه گوید: ابن تیمیه بنده‌ای است که خداوند او را خوار و گمراه و کور و کر ساخته است. و به همین مطلب پیشوایان گذشته- که به فساد حالاتش پرده برداشته‌اند و کذب سخنانش را آشکار ساختند- تصریح نمودند.

وی در ادامه گوید: ابن تیمیه از متأخرین حنابله است که مشروعیت این طایفه را زیر سؤال برده است. او آن قدر در استدلال‌های خود حرف‌های گزافی زده که گوش‌ها از شنیدن آن ابا داشته، سرشت آدمی از آن نفرت می‌ورزند. اما من می‌گویم: او کیست تا به نظرات او توجه نمود و یا در چیزی از امور دینی به گفتار او تکیه کرد؟ مگر او همان کسی نیست که از سوی یکی از پیشوایان گذشته- که به بررسی سخنان فاسد او پرداخته و دلایل او را به نقد کشیده و زشتی‌های اوهام او را ظاهر ساخته- مورد مذمت قرار گرفته است. این شخص که عز بن جماعه نام دارد در مورد ابن تیمیه می‌گوید: او بنده‌ای است که خداوند عزّوجلّ او را ذلیل و گمراه ساخته، لباس خواری بر تن او پوشانیده است. و چنان بر مسند تهمت و کذب بر دیگران تکیه زد که جز خفّت و بی‌آبرویی و حرمان نتیجه دیگری برای او نداشت. (۱)

۱- فرقان‌القرآن، ص ۱۳۲

ص: ۲۱

۸. حافظ ابوالفضل غماری: عده‌ای به سخنان ابن تیمیه استدلال کرده، و او را شیخ الاسلام می‌خوانند، در حالی که او جزو نواصب بوده، دشمن حضرت علی(کرّم‌الله وجهه) می‌باشد.

همو حضرت فاطمه را متهم به نفاق کرده است. و معتقد به تشبیه- و بدعت‌های دیگر است و خداوند عزّوجلّ نیز او را به سزای کار خویش رسانید و بدعت‌گذاران بعد از او، متأسفانه دست پرورد‌گان او می‌باشند. (۱)

۹. ابن بطوطه جهانگرد معروف، در کتاب سفرنامه خود می‌نویسد: «

وَكَانَ فِى عَقلِهِ شَىء»؛ ی

عنی ابن تیمیه اختلالات ذهنی و مشکل عقلی داشته ... روزی در جلسه درس او شرکت کردم، شنیدم که می‌گفت: همانگونه که من از منبر پایین می‌آیم خداوند نیز از آسمان به زمین می‌آید. (۲)

۱۰. ملاعلی قاری حنفی(م. ۱۰۱۶ ق.)؛ او در شرح شفاء گوید: ابن تیمیه حنبلی دچار افراط گردیده به طوری که سفر برای زیارت پیامبر خدا را حرام نموده است. همچنان که بعضی دیگر افراط کرده، زیارت را به

۱- الصبح السافر: ۵۴

۲- الرحله، ص ۹۵؛ من اعلام المجددین، ص ۴۷

ص: ۲۲

ضرورت دین جزو قربات می‌دانند و منکران را کافر می‌شمارند. وی در ادامه می‌گوید: اینکه زیارت پیامبر قرب به خداوند عزّوجلّ می‌آورد، از ضروریات دین است. و انکار کننده آن محکوم به کفر است. شاید همین دومی به صحت نزدیک‌تر باشد. چون تحریم آنچهکه علما بر استحبابش اجماع نموده‌اند، از مصادیق کفر است؛ چرا که تحریم یک امر مستحب بالاتر از تحریم یک امر مباحی است که در این مسأله بر اباحه آن اتفاق نظر صورت گرفته است. (۱)

۱۱- النبهانی(م. ۱۳۵۰ ق.)؛ او در کتاب شواهد الحق می‌گوید: افزون بر محکوم شدن ابن تیمیه از سوی علمای اهل سنّت، آن هم به خاطر خطرهای فاحش و فتاوای شاذّ در مسائل دینی که به موجب آن با اجماع مسلمین مخصوصاً اموری که مربوط به پیامبر(ص) بود، به مخالفت برخاست، این سخن به اثبات رسیده که علمای مذاهب چهارگانه همگی بر ردّ بدعت‌های ابن تیمیه اتفاق نظر دارند که بعضی از این علما به صحت آن چه که او نقل می‌کند، تردید نشان داده‌اند؛ همچنان که بعضی دیگر از علما در عقل وی تشکیک نموده‌اند.

۱۲. گفتار ابن‌تیمیه در منع زیارت قبر نبی گرامی(ص)

۱- درةالجحال فی اسماء الرجال امر، ج ۱، ص ۳۰

ص: ۲۳

از زشت‌ترین مسائلی است که از وی نقل شده است. (۱)

ابن قیم و ابن تیمیه

تنها کسی که به ترویج افکار و اوهام او پرداخت، شاگردش ابن قیم جوزی است که اشاره‌ای مختصر در مورد افکار و اقوال او بیان می گردد:

وی محمدبن ابی‌بکر زرعی حنبلی(م. ۷۵۱ ق.)، معروف به ابن قیم (۲) و از شاگردان ابن تیمیه است که از افکار شاذ استادش؛ چه در زمان حیات و چه بعد از فوت او، تقلید کورکورانه می کرد. او گر چه مناظراتی شبیه به استدلال دارد، لیکن استدلال‌های او، در واقع از آن دست تردیدهایی بود که اظهار می‌داشت و به عبارت دیگر، او تکرار کننده همان سخنان جنجالی و منتشر کننده اقوال شاذّ استاد خویش بود. او در این شبه استدلال‌های خود، به دنبال تلطیف سخنان بی‌پرده و خشن ابن تیمیه بوده تا با ظاهری دلنشین، کسانی را که افکار ضعیفی داشتند، بفریبد.

بهطور خلاصه، او عمرش را فنای سخنان بیهوده ابن تیمیه کرد وگفتار غیر واقعی وغیر منطقی استاد خویش را، حیله گرانه، امری دینی و واقعی ارائه نمود.

به این نظریات توجه کنید:

۱- ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۲۹

۲- الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۷۰

ص: ۲۴

۱. ذهبی می گوید:

ابن قیم در علم حـدیث و نیز در بعضـی از رجال حدیث، بسـی رنج برد و به تحصـیل علم فقه هم پرداخت ... مدتی هم به خاطر این که بار سفر بستن برای زیارت قبر ابراهیم خلیل(ع) را ناروا شمرد، محبوس گردید. (۱)

۲. ابن حجر در کتاب الدرر الکامنه مینویسد:

او چنان حبّ ابن تیمیه را در سـینه داشت که چشم بسـته، تمام سـخنانش را پـذیرفت و حتّی به تأیید آن پرداخت. از نمونه تأییدهای وی، تهذیب کتب اسـتادش و نشـر افکار او بود ... ابن قیم به همراه استاد خود دستگیر شد و خوار و خفیف گردید و با شلّاق، هر دو را کتک زدند و سـپس بر روی شتر، در شهر گردانیدند. وقتی ابن تیمیه درگذشت، بارها به سبب فتاوای ابن تیمیه مورد امتحان قرار گرفت. لـذا همـواره از طرف علمـای عصـرش نکـوهش میشـد و آسـیب میدیـد. همچنـان کـه علمـا هـم از دسـت او بـدون آسـیب نمی‌ماندند. (۲)

۳. ابن کثیر می گویـد: وی در صـدد برآمـد تا در مسأله طلاق فتوا دهد، در همین جریان، ماجراهایی میان او و سـبکی و دیگران رُخ داد که نقل آن وقایع موجب تفصیل می‌شود.

از ویژگی‌های ابن قیم این بود که وی علاقه زیادی

۱- الدرر الکامنه، ج ۳، ص ۴۰۰؛ معجم المؤمنین، ج ۹، ص ۱۰۶

۲- الکنی و الألقاب، ص ۳۹۳

ص: ۲۵

به جمع‌آوری کتب گوناگون داشت. او آن قدر کتاب جمع‌آوری کرد که وقتی از دنیا رفت، فرزندانش تا مدت‌های مدید، مشغول فروش کتاب‌های پدر بودند. این غیر از آن کتبی است که ورثه برای خود کنار گذاشته بودند. گفتنی است، بیشتر این کتابها، از سخنان استاد محبوبش بود. (۱)

نمونه‌ای از انحرافات

ادعاهای ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم، در آثار آنان فراوان است؛ به نمونه‌های ذیل توجه کنید:

الف: شرک دانستن هر طلب و درخواست

مراد آیات قرآن در نهی از خواندن غیر خداوند، چیست؟

وهابیت، با پیروی ازابن تیمیه، برای‌تأیید گفتار خود، به آیاتی تمسّک می‌کنند؛ بدون آنکه در مفاد و مصداق آیات تفکر اندکی کرده باشند؛ از این رو، خواندن انسان‌های صالح و طلب یاری از آنان را شرک تلقّی می‌کنند و دلیلشان این است که خداوند در قرآن مجید، خواندن بت‌ها توسط مشرکین را، شرک نامیده است.

نمونه‌هایی از آیات مورد تمسّک وهابیت به قرار

۱- البدایهٔ و النهایه، ج ۱۴، ص ۲

ص: ۲۶

ذیل است:

۱. وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً (۱)

؛ همانا مساجد از آن خداوند است. پس با خدا دیگری را مخوانید.

۲. لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْء (۲)؛ دعوت حق از آن اوست و کسانی را که مشرکان غیر از خدا می‌خوانند، هرگز به دعوت آن‌ها پاسخ نمی گویند.

۳. إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبادٌ أَمْثالُکُمْ (۳)

؛ همانا آنان را که به جای خدا می‌خوانید، بندگانی مانند خود شما هستند.

۴. وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا یَمْلِکُونَ مِن قِطْمِیر (۴)

؛ کسانی را که جز او(خدا) است می‌خوانید، حتی مالک پوست نازک هسته خرما هم نیستند.

۵. قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُم مِن دُونِهِ فَلَا یَمْلِکُون کَشْفَ الضُّرِّ عَنکُمْ وَلَا تَحْوِیلًا (۵)

بگو، کسانی را که به جای او(معبود خود) می‌پندارید، بخوانید، آنها نه می‌توانند از شما دفع زیان کنند و نه آنکه(بلایی را از

۱- جن: ۱۸

۲- رعد: ۱۴

۳- اعراف: ۱۹۴

۴- فاطر: ۱۳

۵- اسراء: ۵۶

ص: ۲۷

شما) بگردانند.

۶. أُولئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلی رَبِّهِمُ الْوَسِیلَهَٔ (۱)

؛ کسانی را که ایشان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای برای تقرّب به پروردگار می‌جویند.

۷.(وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَنْفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ) (۲)؛ و جز خدا، چیزی را مخواه که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی.

۸. وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا یَسْتَجِیبُ لَهُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِٔ (۳)

؛ چه کسی گمراهتر از کسی است که معبودی غیر از خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید.

وهابیان، با کمال وقاحت، اینگونه آیات را بر مسلمانانی تطبیق می‌دهند که اعتقادشان در مورد انبیا و صالحان، چیزی جز این نیست که آنان بندگان مقرّب خدا هستند و دعاهایشان مستجاب می‌شود و به حاجت انسانِ نیازمند، به اذن خداوند پاسخ می‌دهند.

در پاسخ آنها باید گفت:

اوّلًا: مصادیق این آیات مشرکان هستند، به خاطر اعتقاد به ربوبیت بتها و اینکه آنها بدون اذن خداوند

۱- اسرا: ۵۷

۲- یونس: ۱۰۶

۳- احقاف: ۵

ص: ۲۸

سبحان می‌توانند به‌طورمستقل مشکلی را برطرف کنند و یا تغییری در آن ایجاد نمایند و یا به یاری کسی بشتابند!

حال این عقیده کجا و عقیده مسلمین کجا؟ مسلمان موحّدی انبیا و انسان‌های صالح را بندگان برجسته خداوند می‌داند و نیز معتقد است که آنها از دستور خداوند تعالی سرپیچی نمی‌کنند و هر آنچه که خدای سبحان فرمان دهد انجام می‌دهند.

ثانیاً: مراد از دعا در این آیات، فقط دعا به معنای ندا نیست، بلکه نوع خاصی از دعا است که به معنای عبادت است. شاهد این مطلب آن است که خداوند بین دعا به معنای ندا و دعا به معنای عبادت، در یک آیه جمع نموده است:(وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ) (۱)؛ پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم. کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت، وارد دوزخ می‌شوند.

و نیز امام زین‌العابدین(ع) می‌فرماید:

«فَسَمَّیْتَ دُعَاءَکَ عِبَادَهً، وَ تَرْکَهُ اسْتِکْباراً، وَ تَوَعَّدْتَ عَلَی تَرْکِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ (۲)

؛ پس نیایش و دعا را عبادت و ترک آن را کبر و خودخواهی نامیدی و بر ترک دعا به

۱- غافر: ۶۰

۲- نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۲۷، صحیفه سجادیه، دعای وداع ماه رمضان.

ص: ۲۹

دخول دوزخ با ذلت و خواری تهدید فرمودی».

و نیز در روایت آمده است:

«الدُّعَاء مُخُّ الْعِبَادَهْ» (۱).

مراد از دعا در این جا، قسمتی از دعا است؛ دعایی که مقرون به الوهیت مدعو به نحوی از اتحاد باشد.

ثالثاً: منظور از نهی در این آیات، این است که شما مدعو را به اندازه رتبه خداوند بالا نبرید؛ به عبارت دیگر، هدف از نفی دعوت و خواندن غیر خدا، دعوت‌های ملازم با عبادت و پرستش است که از اعتقاد به الوهیت سرچشمه می گیرد. شاهد این مطلب، کلام خداوند عزّوجلّ است که فرمود:(

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً

(۲))

؛ و همانا مساجد از آنِ خداست، پس هیچکس را با خدا نخوانید.

لذا اساس عبادت مشرکان ناشی از همین امر بود. خداوند سبحان در این زمینه می‌فرماید:(

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً

) (۳)؛ یعنی آنها برای خدا همتایانی قرار دادند تا مردم را از راه او منحرف و گمراه سازند.(

إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ

) (۴)؛ چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم.

۱- سفینهٔ البحار، ج ۳، ص ۴۸

۲- جن: ۱۸

۳- ابراهیم: ۳۰

۴- شعراء: ۹۸.

ص: ۳۰

ب: مرز بندی بین شیعه و سنی

ابن تیمیه معتقـد است برای ایجاد تفرقه میان مسـلمانان و مرزبنـدی بین شـیعه و سـنی، سـزاوار است که از مسـتحبات وسـنتهای ثابت پیامبر اکرم(ص) دست برداشته و آن را کنار بزنیم.

او می‌افزایـد: اگر امری مسـتحبی جزو شـعار شـیعه شـود و به آن عمـل کننـد، منـاسب است- پیروان ابن تیمیه- به آن مسـتحب عمل نکنند؛ زیرا به عقیده وی مصـلحت تفرقه‌اندازی و مرز بندی برای تشـخیص و شـناخت شـیعه از سنی و تمییز از همدیگر، از مصلحت عمل به مستحبات و سنت ثابت شده در شرع اسلام، برتر و اولی است!

آنجا که می گوید:

«ومن هنـا ذهب من الفقهاء، إلی ترک بعض المسـتحبات إذا صارت شـعاراً لهم- أی الشـیعهٔ- فإنّه وإن لم یکن الترک واجباً لـذلک، ولکن فی إظهار ذلک مشابههٔ لهم، فلا یتمیز السـنی من الرافضـی، ومصـلحهٔ التمیز عنهم لأجل هجرانهم ومخالفتهم أعظم من مصلحهٔ هذا المستحب». (۱)

آیا عمل کردن شیعه و پایبندی آنان به سنتها و مستحبات‌شرعی، نقطه ضعف وضدارزش‌شمرده می‌شود!؟

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۴۳

ص: ۳۱

آیا همین اقرار ابن تیمیه، دلیل بر ارزشی بودن راه و روش شیعه نیست؟!

آیا پیروی مذهبی- که ابن تیمیه با آنان مخالف و دشمن است- از یک حکم مستحبی، سبب می‌شود که به آن حکم عمل نشود و باید آن را کنار زد؟

حال خود قضاوت کنید که پیرو سنت پیامبر کیست؟ آنکه به سنت پایبند است- تا جایی که آن را شعار خود قرار داده، یا آنکه سنت را کنار می گذارد تا شبیه عاملان به سنت نشود؟!

ج: نفی استغاثه به پیامبر(ص)

ابن تیمیه، استغاثه به پیامبر خدا(ص) یا هر نبی و انسان صالحی را شرک دانسته و حکم اعدام برای استغاثه کنندگان صادر کرده و ایشان را مهدور الدم می‌شمارد.

او می گوید:

«من یأتی إلی قبر نبی أو صالح ویسأله حاجته ویستنجده مثل أن یسأله أن یزیل مرضه أو یقضی دینه، أو نحو ذلک ممّا لا یقدر علیه إلّا الله، فهذا شرک صریح یجب أن یستتاب صاحبه، فإن تاب وإلّا قتل.» (۱)

گویا ایشان از صدر اسلام تا به امروز، از سیره مسلمانان نسبت به استغاثه به قبر شریف پیامبر(ص) و اولیا

۱- زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص ۱۵۶

ص: ۳۲

و افراد مورد توجه طوایف مسلمین اطلاع ندارد و یا اینکه اطلاع دارد، ولی تفکر و نظریات او خارج از سیره مسلمین بوده و نظری است شاذّ.

گویا او موارد ذیل را ندیده و از آنها آگاهی ندارد:

- استغاثه یکی از مسلمانان- با راهنمایی عثمان بن حنیف صحابی-، به قبر پیامبر خدا(ص) برای رفع گرفتاری (۱).

- استغاثه مردم مدینه به قبر پیامبر(ص) به امر و اشاره عایشه برای نزول باران (۲).

- استغاثه یکی از صحابه به قبر پیامبر(ص) در زمان خلیفه دوم (۳).

- استغاثه ابو علی خلال حنبلی به قبر امام کاظم(ع) (۴).

- استغاثه شافعی(محمد بن ادریس) به قبر ابوحنیفه (۵).

- استغاثه اهل سمرقند به قبر بخاری (۶).

گویا ابن تیمیه حتی فتاوای بزرگان اهل سنت،

همانند قیروانی مالکی(م. ۷۳۷ ق.) (۷) را ندیده و از آن

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۸؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱

۲- سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۴۷

۳- فتح الباری، ج ۲، ص ۵۷۷؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۷۲

۴- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰

۵- خلاصة الکلام، ص ۲۵۲

۶- طبقات الشافعیة الکبری، ج ۲، ص ۲۳۴

۷- المدخل فی رسالة زیارة القبور، ج ۱، ص ۲۵۷؛ نیز ر. ک. به: الغدیر، ج ۵، ص ۱۱۱

ص: ۳۳

آگاهی ندارد و یا همه را مشرك و واجب القتل و مهدور الدم می‌شمارد!

گویا پیروان این حزب و گروه نیز از فتاوای بزرگان اهل سنت در جواز استغاثه به پیامبر(ص) همانند قسطلانی (۱) و شیخ سلامه عزامی (۲) و ده‌ها نفر دیگر از آنان بی‌اطلاع بوده، یا حکم اعدام آنها را نیز صادر کرده‌اند!

برای توضیح و آگاهی بیشتر از انحراف ابن تیمیه و تضاد فکر و اندیشه او با مسلمانان، می‌توانید به کتاب «روافد الإیمان إلی عقائد الإسلام» (۳) و یا ترجمه آن «رویکرد عقلانی بر باورهای وهابیت» رجوع کنید.

۱- فرقان القرآن، ص ۱۳۳؛ ر. ك. به: الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۵

۲- المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۴۱۷

۳- روافد الایمان الی عقاید الاسلام، صص ۶۴- ۹۱

ص: ۳۴

محمدبن عبدالوهّاب و فتنۀ وهّابیت

شرح حال

افکار و پندارهای ابن تیمیه با مرگ او و شاگردش ابن قیم، به بوته فراموشی سپرده شده بود، تا اینکه این آرا توسط فردی به نام محمدبن عبدالوهاب از زاویه انزوا و گمنامی درآمد.

محمدبن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۵ ق. در شهر عُیینه، از توابع نجد دیده به جهان گشود. وی بیش از ۹۰ سال عمر کرد و در سال ۱۲۰۷ ق. درگذشت. ابتدای رشد و نموّش، در زادگاهش عیینه بود. در همانجا بود که فقه حنبلی را از علمای حنابله آموخت؛ سپس برای تکمیل معلومات، رهسپار مدینه منوّره شد و در آن شهر به تحصیل فقه و حدیث پرداخت.

ص: ۳۵

احمـد امین مصـری می گویـد: «وی سـفری به مـدینه کرد، سـپس به مـدت چهـار سـال در بصـره، پنـج سال در بغـداد، یک سال در کردسـتان و دو سال در همـدان اقامت گزیـد. انـدک زمانی نیز رحل اقامت در اصـفهان و قم افکنـد. پس از آن پرده از روی عقاید انحرافی خود برداشت و مردم را به آن دعوت نمود» (۱).

امام علی(ع) می‌فرمایند: «کسـی چیزی را از دیگران مخفی نمیکند مگر اینکه آن امر پنهان در اثر اشتباهی، بر زبان آن شخص ظاهر می‌شود و چهره‌اش آن را نمایـان می کنـد». لـذا علما دریافته بودنـد که ابن عبـدالوهاب خود به گمراهی رفته و اگر به تبلیغ بپردازد، گروهی را به گمراهی می کشاند. نخستین کسانی که به گمراهی او پی برده و مردم را از وی بر حذر داشـتند و به شدت با عقایدش به مخالفت برخاسـتند، پـدرش عبدالوهاب و برادرش شـیخ سـلیمان‌بن عبدالوهاب بودند و حتی برادرش شـیخ سـلیمان کتابی در ردّ بدعت‌های محمدبن عبدالوهاب نوشت.

در سال ۱۱۳۹ ق. پـدرش عبـد الوهّاب، از عیینه به حریمله کوچ کرد و باقی‌مانده عمر خود را در همان شـهر سپری کرد تا اینکه در سال ۱۱۴۳ ق. از دنیا رفت.

۱- زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث، ص ۱۰

ص: ۳۶

عبدالوهاب از فرزندش محمّد رضایت نداشت و همیشه او را از عقایدش نهی می‌کرد.

دعوت به فتنه

میرزا ابوطالب اصفهانی- که از معاصران ابن عبدالوهّاب است، در مورد وی می‌گوید: محمدبن عبدالوهّاب علاقه فراوانی به مطالعه اخبار کسانی داشت که مدّعی نبوت بودند؛ مانند مسیلمه کذّاب و سجاح و اسود عنسی و طلیحه اسدی و .... (۱)

محمد بن عبدالوهّاب، تا زمانی که پدرش در قید حیات بود، کمتر سخن می‌گفت. ولی پس از درگذشت پدر، پرده از روی عقاید خویش برداشت. تبلیغات محمدبن عبدالوهّاب در شهر حریمله، افکار عمومی را متشنّج ساخت؛ بهگونه‌ای که بعضی از مردم آن شهر، کمر به قتل او بستند. از این رو، وی از آن دیار گریخت و به زادگاهش عیینه پناهنده شد. در عیینه با حاکم وقت، عثمان‌بن مَعْمَر تماس گرفت و دعوت جدید خود را با او

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۱۷. طلیحه یکی از صحابه بود. وی در سال ۹ هجری اسلام آورد و سپس مرتد شد و به طائفه آل جفنه(در شام) ملحق گردید و دوباره در زمان عمر به اسلام بازگشت و به حج آمد. عمر به او گفت: تو را دوست ندارم چون تو دو نفر از نیروهای اطلاعات- عملیاتی به نام عکاشه بن محصن و ثابت بن اقرم را به قتل رساندی- سرانجام او در جنگ نهاوند کشته شد.

ص: ۳۷

در میان نهاد و میان او و حاکم، پیمانی برقرار گردید و قرار شد که حاکم از او پشتیبانی کند.

پیمان منعقد شده به این صورت بود که عثمان بن مَعمر، محمد بن عبدالوهّاب را در آشکار نمودن دعوت و انتشار عقایدش آزاد بگذارد و در مقابل، محمد بن عبدالوهّاب به هر ترتیبی که ممکن است، وی را بر نواحی نجد مسلّط کند؛ چرا که در آن زمان نجد به شش امارت تقسیم می‌شد که یکی از آن‌ها، امارت عیینه بود. برای استحکام این روابط، عثمان بن مَعمر خواهرش را به تزویج محمد بن عبدالوهاب درآورد. بدین ترتیب ابن عبدالوهاب برای دنیا، دین را تسخیر نمود و حاکم نیز بر منطقه نجد مسلّط گردید.

امّا این پیمان چندان طول نکشید؛ چرا که به دستور ابن عبدالوهاب، قبر زیدبن خطاب (۱) تخریب شد و شهر به تشنج و التهاب کشیده شد. خبر دعوت محمد بن عبدالوهّاب و اعمالی که او صورت داده بود، به سلیمان الحمیدی، امیر احساء و قطیف رسید. وی نامه‌ای برای عثمان‌بن مَعمر نوشت و دستور داد ابن عبدالوهاب را به قتل برساند.

۱- زید بن خطاب، برادر عمر بن خطاب و از او بزرگتر بود و قبل از او اسلام آورد. ظاهراً در تمامی جنگ‌های پیامبر ۶ شرکت کرده است. وی در سال ۱۲ هجری، در جنگ یمامه به همراه ۶۰۰ نفر از اصحاب پیامبر ۶ کشته شد؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۹۸

ص: ۳۸

صاحب کتاب تاریخ نجد، عبدالله فیلبی می‌نویسد:

«قرار بر این شد که عثمان‌بن مَعمر از میهمانش(محمد بن عبدالوهّاب) خلاصی جوید، لذا از وی خواست هر مکانی را که خود دوست دارد انتخاب کرده، به همان جا رود. نتیجه‌اش این شد که وی درعیه را برای رحل اقامت مناسب دید. عثمان‌بن معمر شخصی به نام فرید را به همراه محمد بن عبدالوهّاب روانه ساخت و او را موظف کرد تا در بین راه وی را از پای درآورد. لیکن فرید، سُستی به خرج داد و ابن عبدالوهاب را ترور نکرد، بلکه بدون اینکه هیچ آزاری به او برساند، به عُیینه بازگشت.»

علاوه بر آن، صاحب کشف‌الارتیاب، به نقل از سید محمود شکری می‌نویسد: ابن عبدالوهاب در سال ۱۱۶۰ ق. به سوی درعیه حرکت کرد و درعیه همان بلادی است که مسیلمه کذّاب در آن می‌زیست.

هم پیمانی با ابن سعود

محمد بن عبدالوهّاب در سال ۱۱۶۰ ق. وارد درعیه شد. امیر آن شهر، محمد بن سعود بود. او دعوت خود را با حاکم درعیه در میان نهاد و هر دو پیمان بستند که رشته دعوت از آنِ محمدبن عبدالوهاب و زمام حکومت در دست محمدبن سعود باشد؛ از این رو، همان پیشنهادیکه

ص: ۳۹

به عثمان‌بن مَعمر داده بود، با ابن سعود در میان گذاشت و بدین ترتیب رشته اتحاد میان این دو نفر منعقد گردید.

راویان می‌گویند، امیر محمدبن سعود با ابن عبدالوهاب بر جهاد در راه خدا(!) بیعت نمود ... در حالی که این دو تن هیچ شهری از شهرهای کفار؛ چه در شرق و چه در غرب را فتح نکرده‌اند و این- به اصطلاح- جهادشان، بر ضد مسلمانان بود؛ همان مسلمانانی که از اطاعت ابن سعود سرباز زدند. به همین دلیل ابن سعود به ابن عبدالوهاب گفت: تو را بشارت می‌دهم به پیروزی و جهاد با کسانی که مخالف توحید هستند، امّا می‌خواهم با تو، دو شرط داشته باشم:

۱. وقتی که ما تو را یاری کردیم و خداوند فتح و پیروزی را نصیب ما و شما نمود، می‌ترسم که تو از میان ما کوچ کرده، به جای ما، غیر ما را یاری کنی لذا محمد بن عبدالوهّاب با او عهد و پیمان بست که چنین کاری را انجام ندهد.

۲. من خواهان آنم که از اهل دُرعیه به هنگام برداشت محصول، مالی درخواست کنم، ولی می‌ترسم که تو مانع شوی. ابن عبدالوهاب گفت: شاید خداوند فتوحاتی نصیب ما کند که در اثر آن، غنایم زیادی به دست آوری و آن، بیش از آنچه باشد که از

ص: ۴۰

اهل درعیه خواهانی. (۱)

محمد بن سعود برای استحکام این روابط، یکی از دختران محمد بن عبدالوهّاب را برای فرزندش عبدالعزیز به همسری گرفت.

محمدجواد مغنیه در کتاب هذه هی الوهابیه می‌نویسد:

بعد از آنکه محمد بن عبدالوهّاب احساس قدرت کرد، یاران خود را گرد آورد و آنها را برای جهاد تحریک و آماده نمود و به شهرهای اطراف- که مسلمین در آن می‌زیستند- نامه نوشت که دعوتش را قبول کنند و به اطاعت او درآیند. او از کسانی که به اطاعت او درمی‌آمدند ۱۰/ ۱(یک دهم) احشام و اموالشان را می‌ستاند و هرکس که با او و از در مخالفت برمی‌خاست، با یارانش به جنگ با او می‌پرداخت. اوکه به قتل نفس خو گرفته بود، اموال مردم را به تاراج می‌برد و اطفال و زنان را به اسیری می‌کشاند و شعارش این بود که به وهابیت بگروید وگرنه برای شما قتل و برای زنانتان بیوه شدن و برای فرزندانتان یتیمی را به دنبال دارد.

این است اساس و مبدأ وهابیت که به خاطر هیچ مصلحتی حاضر نبودند از عقاید خود تنزل کنند و به

۱- محاضرات فی تاریخ الدولهٔ السعودیه، صص ۱۳ و ۱۴

ص: ۴۱

همین دلیل بود که با ابن مَعمر معاهده بست ... او برای پیشبرد اهداف خود، حاضر بود با هر قدرتی هم‌پیمان شود.

عبداللّه فیلبی در تاریخ نجد می‌گوید: «ابن عبدالوهاب مبادی فریضه مقدس جهاد را در مغز شاگردانش تزریق نمود و بدینسان بسیاری از شاگردانش مقدس‌ترین تعالیم استادشان را در جهاد یافتند؛ زیرا جهاد امری است که عرب به آن خو گرفته بود- البته منظور وی از عادت عرب، قتل نفس و تاراج اموال است- محمد بن عبدالوهّاب، خمس غنیمت را به خزانه مرکزی، به همان ترتیبی که امیر سعود و وی تفاهم کرده بودند، اختصاص داد و در قبالش، استیلای شیخ محمد بر شؤون بلاد، بعد از یک یا دو سال، فراهم گردید.» (۱)

خشونت وهابیت

شاید تعجّب‌آور باشد اگر بشنویم که استحکام وهابیت به همین شعاری بود که مطرح می‌کردند و حتی آوازه وهابیت از ابتدا تا عصر حاضر با همین شعار بالا گرفت و بنیان آن ریخته شد. محمد بن سعود در آن زمان و

۱- ابن عابدین که معاصر فتنه وهابیت بود، در سال ۱۲۵۲ ق. درگذشت. او در کتاب خود به نام الرد المُحتار در باب جهاد البغاة می‌نویسد: مطلب الوهابیه خوارج زماننا.

ص: ۴۲

روزگاری که با ابن عبدالوهّاب هم‌پیمان گردید، به سختی حکومت می‌کرد و ابن سعود آنقدر از نظر مالی متمکن نبود که بتواند معیشت شاگردان خاص ابن عبدالوهاب را تأمین کند. اما بعد از جنگ‌های اولیه، سیلی از غنائم روانه شهرگردید؛ بهگونه‌ای که این غنائم را طبق احکام خودشان عادلانه تقسیم کردند! که خمس اموال غارت شده از مسلمانان را ابن سعود برداشت و بقیه به نسبت هر پیاده نظام یک سهم و هر سواره‌نظام دو سهم، بین افراد لشکر تقسیم گردید. تمسّک به عقاید وهابی، می‌توانست افراد را ثروتمند سازد؛ چرا که آنها با جنگ‌هایی که صورت می‌دادند، به زعم خودشان اموال مشرکان! را برمی‌داشتند و به مسلمانان- واقعی به نظر آنها، که همگی پیرو آیین وهابیت بودند!- می‌سپردند.

عثمان بن مَعمر که از قدرت ابن سعود بیمناک شد، دختر خود را به همسری یکی از پسران ابن سعود درآورد. اما آن کینه‌ای که بین ابن عبدالوهاب و امیر عثمان بود، پایانی نداشت و علتش- همچنانکه گذشت- این بود که عثمان بن مَعمر، ابن عبدالوهاب را از شهر راند و سرانجام همینکینه باعث شد که ابن‌عبدالوهاب شخصی را مأمور کند تا عثمان را به قتل برساند. لذا عثمان در حالی که در محراب نماز بود، به قتل رسید.

در کتاب «تاریخ نجد»- که توسط وهابیون منتشر شده-، آمده است: عثمان بن مَعمر، مشرک و کافر بود.

ص: ۴۳

وقتی که مسلمین برکفر او اطلاع یافتند، پیمان بستند تا بعد از نماز جمعه او را به قتل برسانند. لذا در ماه رجب سال ۱۱۶۳ ق. یعنی در ماههای حرام، در حالی که عثمان در محراب مسجد بود، او را به قتل رساندند. سه روز بعد از کشته شدن عثمان، محمدبن عبدالوهاب به عیینه آمد و به جای عثمان شخصی به نام مشاری بن مَعمر را که از یاران ابن عبدالوهاب بود، بر آن شهر گمارد.

مهاجمان بهدستور حکومت وقت و ابن عبدالوهاب به شهر یورش بردند و آن را تخریب و تمام دیوارهایش را ویران ساختند. چاه‌های آب را پر ساختند. درختان را آتش زدند و به ناموس مسلمین دست‌درازی کردند. شکمهای زنان حامله را دریدند. دستان اطفال معصوم را بریدند و تمامی آنها را با آتش‌سوزاندند. هر آنچه در خانه‌ها از پارچه‌های رنگارنگ و زینت‌آلات یافتند، ربودند و بالأخره تمامی مردان شهر را به قتل رساندند و شهر عیینه از آن سال(۱۱۶۳ ق.) تا به امروز مخروبه است.

وهّابیت مجوّز چنین جنایاتی را گفتار ابن عبدالوهاب می‌دانستند؛ چرا که او گفته بود: خداوند سبحان غضب خود را بر شهر عیینه و اهل آن سرازیر کرد و برای اینکه آنان را از گناهانشان پاک کند، همه را نابود ساخت و این غضب خداوند- عزّوجلّ- بر اهالی شهر، به خاطر گفتار شرک آلودی بود که حاکم عیینه؛ یعنی

ص: ۴۴

عثمان بن مَعمر بر زبان رانـد و آن این بود که شخصـی نزد عثمان آمـد و گفت: ملخها به شـهر ما حمله کرده‌انـد و ما می‌ترسـیم که زراعت را بخورنـد. عثمان در پاسـخ با طعنه گفت: ما مرغانی را برای مقابله با ملخها می‌فرستیم تا آن‌ها را بخورنـد. به خاطر این که عثمان ملخها را به سُـِخره گرفت، خداونـد سبحان بر شـهر و مردم آن غضب نمود! و این مسأله نشانی از نشانه‌های خداوند است که جایز نیست ملخها را به مسخره گرفتن و خداوند هم ملخها را به شهر فرستاد و اهل آن را نابود کرد!

وقتی سـعودی‌ها بر حاکم عیینه چیره شدنـد، در صـدد بر آمدنـد قلمرو خود را گسترش دهند. لذا به بلاد اسـلامی تعرض کردند. به همین دلیل به تقویت قوای خود پرداختنـد و در ابتـدا لشـکرِ خود را مجهّز به ۷ گروه شترسوار نمودنـد. آنچه که روشن است اینکه، این لشـکر مجهّز و جنگجویان شترسوار، هیـچ‌گاه در بلاد کفار و مشـرکان به جهاد نپرداختند و قلمرو به اصـطلاح جهاد مقدسـشان، خصوص بلاد مسلمانان بوده است. همانانی که لا إله إلا اللّه ... محمّد رسول‌اللّه بر زبان داشتند.

وقتی ابن عبـدالوهاب قـدرت و سـیطره خود را مسلّم دیـد، به اهل نجد- که همگی مسـلمان و سـنی بودند- نامه‌ای نوشت و از آنها خواست به مذهب توحید داخل شوند، امّا گروهی چون سخن ابن عبدالوهاب را ناروا

ص: ۴۵

شمردند، از دستورش سرپیچی کردند و گروه دیگر از ترس به اطاعت او درآمدند. وی اهالی درعیه را به جنگ و قتال فرمان میداد و آنان هم به دستورش عمل می‌کردند و با سایر مسلمین به جنگ می‌پرداختند. او بارها به جنگ با اهالی نجد و احساء پرداخت که توانست بعضی از این مردم را به اجبار مطیع خود گرداند و بعضی دیگر هم از روی رغبت، به اطاعت او در آمدند. سرانجام این جنگها آن شد که تمام امارات نجد با زور و غلبه به دست آل سعود افتاد. (۱)

وهابیت یا شمشیر

از سنتهایی که وهابیت از خود به جای گذاشت، قتل و خونریزی است و ابن عبدالوهاب با شعارهای خود به همین امر دامن زد. او گفت:

«لا عدل و لا سِلم و لا رحمهٔ و لا إنسانیهٔ و لا حیاهٔ و لا شئ أبداً إلّا الوهابیّهٔ أو السیف

؛ هیچ عدلی و هیچ صلحی و هیچ رحمتی و انسانیتی نیست و هیچ زندگی و چیزی در بوته وجود نیست، مگر در سایه وهابیت یا شمشیر.»

و محمد بن عبدالوهاب باید بداند که مسؤول تمام این مسلمان‌کُشی‌ها و بدعتها است و ما را همین گفتار برادر وی؛ شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، بس است که گفت:

۱- کشف‌الارتیاب، ص ۱۳

ص: ۴۶

«فأنتم تکفرون بأقل القیل و القال. بل تکفرون بما تظنّون أنتم انّه کفر، بل تکفرون بصریح الإسلام، بل تکفرون من توقف عن تکفیر من کفرتموه ... (۱)؛ ی

عنی شما با کمترین حرف مردم را تکفیر می‌کنید، بلکه به گمان و احتمال، کافر بودن آنان را تکفیر می‌کنید، بلکه آنهایی که مسلمان هستند را کافر می‌دانید. اگر مردم با شما درباره کسی که او را کافر خوانده‌اید، هم‌فکر نشوند آنها را نیز کافر می‌دانید!

رسوایی و افشاگری

حرکت خشونت بار و انحرافی محمّد بن عبدالوهاب و جریان حامی او، سبب شدکه برخی از نزدیکانش، از حمایت وی دست بردارند و به افشای چهره او بپردازند؛ به دو نمونه زیر دقت کنید:

۱. سید محمدبن اسماعیل(م. ۱۱۸۲ ق.)؛ او از قصیده‌ای که در مدح محمدبن عبدالوهاب سرود، اظهار پشیمانیکرد. پیش‌تر وقتی موج دعوت بهتوحید ابن عبدالوهاب به یمن رسید، امیر محمدبن اسماعیل(۱۰۹۹– ۱۱۸۲) قصیده‌ای بلندبالا در مدح شیخ نجدی– ابن عبدالوهاب– سرود که مطلع آن چنین بود:

سَلام علی نجد و من حلّ فی نجد

وان کان تسلیمی علی البُعد لا یجدی

۱– الصواعق الالهیه، ص ۲۷

ص: ۴۷

درود بر نجد و کسی که در آن قرار دارد، هر چند درود من از این راه دور سودی ندارد.

ولی او هنگامیکه خبرهای ناگواری از قتل و غارت وهابیان شنید، از سروده خویش پشیمان شد و قصیده‌ای نو در پشیمانی از تأیید وهابیان سرود که با این بیت آغاز می‌شد:

رجعتُ عن القول الذی قلت فی النجدی

و قد صحَّ لی عنه خلاف الذی عندی

من از گفتار پیشین خود در حق آن مرد نجدی بازگشتم؛ زیرا خلاف آنچه که درباره وی می‌پنداشتم، برایم ثابت شد.

از امیر محمدبن اسماعیل (۱) نقل شده که وی در شرح قصیده فوق- که آن را «محو الحوبهٔ فی شرح ابیات التوبه» نامید- گفته است: وقتی قصیده اوّلم، که در مدح ابن عبدالوهاب بود، به نجد رسید، در صفر سال ۱۱۷۰ ق. شخصی که خود را شیخ مربد بن احمد تمیمی معرفی کرد، نزد من آمد. او به همراه خود کتابهایی از ابن تیمیه و شاگردش ابنقیم- که با خطّ خود، آنها را استنساخ کرده بود- داشت. این شخص در شوال همان سال به وطن خود(نجد) بازگشت و مشخص شد که او از

۱- او نویسنده کتاب سبل السلام در شرح بلوغ المرام عسقلانی است و در سال ۱۱۸۲ ق. درگذشت.

ص: ۴۸

شاگردان ابن عبدالوهاب است، لذا من قصیده دوم خود را، که بازگشت از قصیده اوّل بود، به او دادم. البته علتش آن بود که قبل از آمدن شیخ مربد، شخصی به نام عبدالرحمان نجدی، که فردی فاضل بود، نزد من آمد و از حالات محمد بن عبدالوهاب برایم گفت. من آن حالات را زشت و ناپسند دانستم. او برای من بازگو کرد که چگونه ابن عبدالوهاب فتوا به خونریزی و غارت اموال مسلمین، ولو با مکر و حیله می‌دهد و نیز به تکفیر امّت هدایت شده پرداخته است. من چندان از سخنان عبدالرحمان نجدی اطمینان نداشتم تا اینکه با شیخ مربد- که فردی مشهور بود- برخورد نمودم. به همراه او تعدادی از نامه‌های شیخ محمد بن عبدالوهاب، که در آن به تکفیر امّت اسلام پرداخته و دستور به قتل و غارت آنها داده و شیخ مربد آنها را جمع‌آوری کرده بود، به چشم می‌خورد. از همان جا بود که آن حالات و ویژگیهایی را که عبدالرحمان نجدی از ابن عبدالوهاب نقل نمود، برایم یقین گردید و دانستم که شیخ محمد چیزی اندک از شریعت می‌داند و یا آن مقدار هم که می‌داند، در آن دقت‌نظر ندارد؛ چرا که او استادی قوی نداشت تا او را به راه راست هدایت کند و علوم نافعه به او بیاموزد. او فقط برخی از کتبی که ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم تألیف کرده بودند، خوانده بود و همان مطالب را چشم بسته قبول

ص: ۴۹

کرده و تقلیدی کُورکورانه از آنها داشت و حال آنکه ابن تیمیه و شاگردش تقلید را حرام می‌دانستند. (۱)

سید محسن امین می گوید: «همین گفتار امیر محمدبن اسماعیل دلالت دارد که او از سخنانی که به نفع وهابیت گفته بود، برگشته است و شاید رجوع او بعد از تألیف رساله «تطهیر الاعتقاد عن ادران الالحاد» بوده است؛ چرا که آن رساله در مفسده‌انگیزی کمتر از نوشته‌های دیگر ابن عبدالوهاب نیست.» (۲)

۲. شیخ سلیمان بن عبدالوهاب؛ برادر محمدبن عبدالوهاب، در کتاب الصواعق الالهیه می‌نویسد:

«پس همانا امروز مردم به کسی مبتلا شده‌اند که گفتار خود را منتسب به کتاب و سنّت می‌داند و گمان می کند که از علوم کتاب و سنّت بهره‌برداری می کند. او در برداشتهای غلط از کتاب و سنت، اهمیتی نمی‌دهد که کسی با او مخالفت کند. هنگامی که از او درخواست می‌شود که کلامش را بر اهل علم عرضه بدارد، ابا می کند و زیر بار نمی‌رود؛ بلکه مردم را مجبور می کند تا به صراحت گفتارش یا به مفهوم آن عمل نمایند. هر کس که با او به مخالفت برخیزد، تکفیرش می کند. این روش و مرام او است. وی شخصیتی است که حتی یک ویژگی از

۱- کشف‌الارتیاب، ص ۸

۲- همان.

ص: ۵۰

خصلتهای اهل اجتهاد را نـدارد. به خدا سوگند در او این یک خصلت نیست. به خدا قسم ۱۰/ ۱(یک دهم) این خصلت هم نیست ... انّا للّه ... امت اسلام همه دارای یک زبان هستند. عقیده‌ای واحد دارند؛ امّا او همه را کافر و جاهل می‌داند.

پروردگارا! این گمراه را هدایت کن و او را به راه حقیقت بازگردان ...»

وی در ادامه می‌گوید: «اموری که باعث گردید محمّدبن عبدالوهاب مسلمانان را تکفیر کند، قبل از احمدبن حنبل و سایر پیشوایان مسلمین بوده است؛ به‌طوری‌که بلاد اسلام پر از این‌گونه امور بود و از هیچ یک از رهبران مسلمین؛ حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی نقل نشده که بهواسطه این امر به تکفیر مسلمین بپردازند و یا آنها را مرتد بخوانند و یا دستور به جهاد با آنها دهند و یا بلاد مسلمین را بلاد شرک و اهل آن را کافر حربی خوانند. در حالی که شما به سادگی چنین اقوالی را به زبان می‌رانید. شما کسانی را که این امور را انجام می‌دهند و در واقع کافر نیستند، تکفیر می‌کنید و این امور از ۸۰۰ سال پیش تا کنون بوده است و هیچ یک از علمای اسلام نگفته‌اند که با انجام فلان کار، شخصِ مسلمان کافر می‌شود و من گمان نمی‌کنم که فرد عاقلی، چنان سخنی به زبان براند. امّا به خدا قسم لازمه سخنان شما این است

ص: ۵۱

که امت اسلام، از علما و امرا و مردمان عادی بعد از زمان احمد، کافر و مرتد گردیده‌اند. فانّا للّه ... و انسان تأسف می‌خورد که این حرف عوامانه را از شما می‌شنود. چگونه است که حجت شرعی تنها برای شما اقامه گردید و شما عالم به آن هستید یعنی که قبل از شما، کسی معرفت درستی از دین اسلام نداشت! (۱)

انحراف در افکار

افکار انحرافی ابن عبدالوهاب را در نمونه‌های ذیل می‌توان جست:

۱. زینی دحلان می گوید: «محمدبن عبدالوهاب، روز جمعهای، در مسجد درعیه، خطبه خواند و در آن خطبه گفت: هر کس به پیامبر(ص) توسل جوید، کافر است. برادرش شیخ سلیمان، که مخالف افکار و اقوال محمّد بود؛ هنگامی که در یکی از روزها ملاقاتی میان آن دو برادر صورت گرفت، شیخ سلیمان به برادرش محمد گفت: محمد! در نظر تو، ارکان دین اسلام چندتا است؟ محمد پاسخ داد: پنج‌تا. شیخ سلیمان گفت: ولی تو ارکان اسلام را شش می‌دانی که ششمین آن این است: «هرکس از تو پیروی نکند، مسلمان نیست.»

۲. شخص دیگری از محمدبن عبدالوهاب پرسید:

۱- الصواعق الالهیهٔ، ص ۴

ص: ۵۲

خداوند در هر شب از شبهای ماه رمضان، چه تعداد از مسلمانان را آزاد میکند و از عذاب می‌رهاند؟ شیخ محمد گفت: در هر شب ماه رمضان ۱۰۰ هزار نفر را آزاد می‌کند و در آخرین شب ماه رمضان به اندازه تمام این شبها که آزاد کرد، از آتش می‌رهاند و آزاد می‌کند. آن شخص گفت: کسانیکه از تو پیروی می‌کنند، به اندازه ۱۰/ ۱(یک دهم) آنچه تو گفتی، نیستند.
اینهایی را که خداوند عزّوجلّ آزاد می‌کند، همه مسلماناناند، در حالی که تو فقط کسانی را که از تو پیروی می‌کنند مسلمان می‌دانی و معتقد به کفر دیگر مسلمانانی. محمد بن عبدالوهاب از جواب این شخص شگفت‌زده شد و سکوت اختیار کرد. (۱)

۳. جمیل صدقی می‌گوید: محمد بن عبدالوهاب، کسانی را که از شهروندان بودند و به او می‌گرویدند، «انصار» می‌نامید وکسانیکه از جاهای دیگر آمده و از وی پیروی میکردند، «مهاجر» می‌خواند و کسانی که قبل از گرویدن به مذهب او حجّةالاسلام انجام داده و قصد پیروی از آیین او را داشتند، دستور می‌داد بعد از گرویدن، دوباره حج انجام دهند و پیش از آن، به آنها می‌گفت:
شهادت بده که تو مشرک بودی و شهادت بده که پدر و مادر تو مشرک بودند و نیز شهادت بده فلانی و

۱- الدرر السنیهٔ فی الرد علی الوهابیهٔ، ص ۳۹

ص: ۵۳

فلانی- که منظورش بزرگان از اهل علم بوده و از دنیا رفتند- از کافران هستند؛ اگر شخصی به این موارد شهادت می‌داد، قبول می‌کرد تا داخل در مذهبش شود.

او با صراحت، به تکفیر امت، از صدراسلام تا سال ۶۰۰ ق. می‌پرداخت و هر کس را که از او پیروی نمی‌کرد تکفیر می‌نمود، اگر چه آن شخص از پرهیزگارترین مسلمانان بود و خلاصه سخن اینکه: همگی را مشرک می‌نامید و خون و اموال‌شان را مباح می‌دانست و ایمان را در پیروان خود، احتکار می‌کرد (۱).

۴. محمدبن عبدالوهاب، درود بر پیامبر خدا(ص) بعد از اذان را زشت می‌شمرد و از ذکر درود بر پیامبر(ص) در شب جمعه و اینکه با صدای بلند بر روی منابر بر پیامبر(ص) درود بفرستند، نهی می‌نمود و هرکس از دستورش سرپیچی می‌کرد، به‌شدت تحت تعقیب قرار می‌گرفت. حتی وی فرد نابینایی را که مؤذّن بود و بعد از اذان بر پیامبر خدا(ص) درود فرستاد، به قتل رسانید. او فریبکارانه به یارانش القا می‌کرد که این عمل من محافظت از حریم توحید است. او بسیاری از کتاب‌هایی را که در موضوع درود بر پیامبر(ص) بود؛ مانند دلائل الخیرات و ... به آتش کشید. حتی به همین نیز اکتفا نکرد، بلکه بسیاری از کتب فقهی و تفسیری و حدیثی را که

۱- الدرر السنیة فی الردّ علی الوهابیة، ص ۳۹؛ الفجرالصادق، ص ۱۷

ص: ۵۴

مخالف با مطالب بی محتوای او بود، به شعله‌های آتش سپرد. (۱)

۵. زینی دحلان می‌نویسد: «وهابیان در زمان دولت شریف مسعود بن سعید(۱۱۶۵ ق.) ۳۰ نفر از علمای خود را نزد وی فرستادند. شریف به علمای حرمین دستور داد با آن ۳۰ تن مناظره کنند. علمای حرمین به مناظره نشستند، بعد از مناظره، متوجه فساد عقیده ایشان شدند؛ لذا حاکم شرع نامه‌ای مبنی بر کفر آنان نوشت و دستور به حبسشان داد. لذا برخی از آنها دستگیر و زندانی شدند و عدّه‌ای هم فرار کردند. (۲)

۶. در زمان دولت شریف احمد(۱۱۹۵ ق.) امیر درعیه بعضی از علمای خود را نزد شریف احمد فرستاد. علمای مکه به مناظره با آنها پرداختند و کفر آنها را ثابت کردند، لذا به آنها اجازه حج داده نشد. (۳)

۷. هنگامی که مردم از زیارت قبر پیامبر خدا(ص) منع گردیدند، گروهی از مردمان احساء تحمّل نکرده، برای زیارت قبر آن حضرت به مدینه حرکت کردند. خبر حرکت مردم، به وهابیون رسید و از طرفی این گروه می‌بایست در هنگام مراجعت، از درعیه عبور می‌کردند. وقتی وارد درعیه شدند، آنان را دستگیر و محاسن‌شان را تراشیدند و وارونه

۱- الدرر السنیهٔ فی الرّد علی الوهابیهٔ، ص ۳۹؛ الفجرالصادق، ص ۱۷

۲- الدرر السنیهٔ فی الرد علی الوهابیه، ص ۳۹

۳- همان.

ص: ۵۵

سوار بر مرکبشان کردند و تا احساء به همین گونه بردند (۱).

۸. یک بار خبر به وهابیون رسید که گروهی قصد زیارت و حج دارند و می‌خواهند از درعیه عبور کنند. عدّه‌ای از علمای وهابی به پیروان خود گفتند: مشرکین را رها کنید و بگذارید به مدینه بروند، آنان که مسلمان هستند، با ما همینجا می‌مانند (۲).

دیدگاه او نسبت به مسلمانان

ابن عبدالوهاب درباره مسلمانان عقیده‌ای خاص و انحرافی دارد. او در کتابهای خود می گوید:

۱. کفاری که پیامبر خدا(ص) با آنها به مقابله برخاست، اقرار داشتند که خداوند، خالق و رازق و مدبر است، ولی پیامبر(ص) به مجرد این اقرار، آنها را داخل در اسلام به حساب نیاورد، به خاطر اینکه خداوند فرمود:(قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ ... فَسَیَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ) (۳)

، «بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد یا چه کسی مالک و خالق گوش و چشم‌هاست ... به زودی در پاسخ می گویند: خدا، بگو پس چرا تقوا پیشه نمی کنید و از خدا نمی‌ترسید؟».

۱- الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۳۹

۲- کشف الارتیاب، ص ۱۵، به نقل از خلاصة الکلام.

۳- یونس: ۳۱

ص: ۵۶

۲. همانا مشرکان می‌گفتند: ما بتها را نمی‌خوانیم و در دعا توجهی به آنها نداریم، مگر بهخاطر طلب قرب و شفاعت ....

(وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللَّهِ زُلْفی) (۱)؛ «و آن‌ها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند دلیل‌شان این بود که این‌ها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند.»

این نوعی مغالطه و وارونه جلوه دادن حقایق است؛ زیرا پیامبر(ص) با آنها بدان جهتکه بتها را شفیع قرار می‌دهند نجنگید، بلکه از آن رو جنگید که اولًا: بتها را معبود خود قرار می‌دهند و ثانیاً از آنها طلب شفاعت می‌کنند.

۳. به یقین، پیامبرخدا(ص) بر قومی مبعوث گردید که معبودهای گوناگونی داشتند؛ بعضی فرشتگان را عبادت می‌کردند و بعضی دیگر انبیا را مورد پرستش قرار می‌دادند. بعضی درختان و سنگها، برخی دیگر خورشید و ماه را می‌پرستیدند؛ امّا پیامبر(ص) با همه اینها به جنگ برخاست و فرقی میان آنها نگذاشت.

۴. مشرکان زمان ما، شرکشان پررنگتر از شرک مشرکان صدر اسلام است؛ زیرا آنها در ناز و نعمت

۱- زمر: ۳

ص: ۵۷

مشرک بودند و در سختی موحّد، اما مشرکان امروز در هر دو حالت مشرک‌اند. خداوند فرموده: فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُونَ (۱)

؛ «هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند و غیر او را فراموش می‌کنند اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند.» و مقصودش عموم مسلمین است؛ چرا که اینها در سختی‌ها و در ناز و نعمت به پیامبر(ص) توسل می‌جویند و به همین خاطر شرکشان غلیظتر از شرک مشرکان صدر اسلام است.

سخن ابن عبدالوهاب باطل است؛ زیرا میان مسلمانان و کسانی که بتها را می‌پرستند، تفاوت بسیار است؛ معبود مسلمانان خداست و بس و توجه و توسّلشان به پیامبر(ص) به این جهت است که آنحضرت چون عظمتی نزد خداوند دارد، برایشان دعا کرده، نزد خداوند عزّوجلّ شفیع آنها باشد. این عمل مسلمین کجا و عمل بندگان طاغوت، که به پرستش بتان می‌پردازند و خداوند را معبود خود قرار نمی‌دهند، کجا!؛ از این‌رو، سخن پسر عبدالوهاب مغالطه‌ای است که نمونهاش بسیار است؛ مثلًا گفته است: «خداوند، پیامبر(ص) را به سوی مردمی فرستاد که زیاد عبادتش می‌کردند و در راه خدا صدقه می‌دادند.

۱- عنکبوت: ۶۵

ص: ۵۸

امّا این افراد بعضی از مخلوقات را بین خود و خداوند قرار داده، می گویند: هدف ما از این عمل، تقرّب به خداوند است و می‌خواهیم اینها را شفیع خود نزد خدا قرار دهیم».

ابن عبدالوهاب، اشکال خود را متمرکز در «واسطه» کرده و واسطه قرار دادن نزد خداوند را شرک می‌داند. در حالی که؛ اوّلًا: مشرکان مخلوقات را پرستش می کردند.

ثانیاً: آنها را واسطه در نظر می گرفتند. لذا آنچهکه ممنوع است، عبادت غیر خدا است، نه صرف واسطه قرار دادن و محمد بن عبدالوهاب در تشخیص ملاک شرک، به خطا رفته است؛ چرا که مسلمانان تنها خدا را میپرستند و واسطه را برای تقرّب و شفاعت قرار می‌دهند.

شعار تکفیر

از دیگر شعارهای وهابیان، تکفیر مسلمان است. شاهد این مطلب گفتاری از آلوسی، صاحب کتاب تاریخ نجد است.

آلوسی از چهره‌های مورد تأیید وهابیت، در مورد سعودبن عبدالعزیز مطالبی آورده، در ادامه می‌نویسد:

«سعود با لشکریان خود توانست بزرگان و رؤسای عرب را وادار به تسلیم کند. او مردم را از انجام فریضه حج بازمی‌داشت و بر سلطان وقت میشورید و در تکفیر

ص: ۵۹

مخالفان خود غلوّ می‌کرد و در بعضی از احکام به شدت سخت‌گیری و اکثر امور دین را حمل بر ظواهر می‌کرد وحال آنکه انصاف، برگزیدن راه میانه و کاستن از سخت‌گیری‌هایی بود که علمای نجد انجام می‌دادند؛ مانند جهاد فی سبیل الله شمردنِ غارت اموال مسلمین و ایجاد مانع برای مردم در انجام اعمال حج و نیز گرفتن جلوی تساهلی که مردم عراق و شامات و ... داشتند (۱).

البته وهابیان در این اواخر، تغییر سیاست داده، آشکارا به تکفیر مسلمین نمی‌پردازند و تهمت تکفیر در نوشتههایشان کمتر دیده می‌شود، ولی در مورد شیعه همچنان شیوه تکفیر و تهمت را آشکارا بهکار می‌برند. انصافی را که آلوسی مدعی آن است، در کجا می‌توان یافت؟ آیا کشتار و تجاوزی را که وهابیت در کربلا و نجف به راه انداختند، می‌توان فراموش کرد؟ (۲)

راز گسترش

ابن عبدالوهاب ادامه دهنده افکار ابن تیمیه بوده ولی در این میان ابن تیمیه موفقیتی کسب نکرد و نتوانست با افکار خود در بین مسلمانان جا باز کند، اما محمدبن عبدالوهاب توانست به موفقیت دست یابد. دلیلش آن بود که ابن تیمیه

۱- کشف الارتیاب، ص ۹۱۳؛ به نقل از کتاب تاریخ نجد، محمود شکری آلوسی.

۲- بحوث فی الملل والنحل، ج ۴، ص ۳۵۲

ص: ۶۰

افکار خود را در زمانی عرضه کرد که در میان مردم، انبوهی از علمای اسلام می‌زیستند و مردم از نظر فکری درجایگاه مناسبی قرار داشتند، از این رو، تضاد میان افکار علما و نظریات ابن تیمیه باعث شد که علما با براهین قاطع و مستدل، افکارش را به بوته نقد کشانند و بطلان نظریاتش را آشکار سازند؛ اما پسر عبدالوهّاب زمانی افکار و نظریاتش را عرضه کردکه آن منطقه مملوّ از افراد بی‌سواد و جاهل بودکه حتی مبادی اولیه اسلام را نمی‌دانستند و از سویی ابن عبدالوهاب به وسیله خاندان سعودی حمایت و یاری می‌شد.

الرهاوی مینویسد:

«وقتی ابن عبدالوهاب متوجه شد که عموم بلاد نجد، از دنیای تمدن و پیشرفت به دور هستند و همچنان از نظر مادی ساده زیست و از نظر فکری مستضعفاند و در همان سادگی فطری به سر می‌برند و جهالت بر آنان غلبه یافته و هیچ‌گونه اطلاعی از علوم عقلیه ندارند، تمام تلاش خود را صرف کرد تا به طریقی در دلهای این مردم ساده، نفوذ کند و بذرهای نفاق و فساد را در دل آنها بکارد و این آرزویی بود که از گذشته‌های دور در دل داشت. او توانست از جهل و بی‌سوادی مردم استفاده کند و به برتری برسد و از سادگی مردم سوء استفاده کرده، خود را مجدّد دین، مجتهد در احکام دین، معرفی نمود و با این حربه به تکفیر تمام طوایف مسلمین پرداخت و همه را مشرک و

ص: ۶۱

حتی کفرشان را بدتر و شدیدتر از کفر و شرک مشرکان صدر اسلام دانست. او آیاتی از قرآن را که درباره مشرکان نازل شده بود، حمل بر مسلمینی کرد که به زیارت قبر پیامبرشان می‌رفتند و آن حضرت را نزد خداوند شفیع خود قرار می‌دادند.» (۱)

رد و نقد مکتوب

کتابهایی که در ردّ افکار محمدبن عبدالوهاب نگاشته شده، بسیار است؛ علمای اهل سنت تقریباً ۴۰ کتاب در ردّ افکار محمدبن عبدالوهاب نوشتهاند که از جمله آنها می‌توان به آثاری که در پی میآید، اشاره کرد:

۱. مقدمه استادش محمدبن سلیمان الکردی الشافعی که تقریظی است بر رساله سلیمان بن عبدالوهاب. در این مقدمه به گمراهی و خروج ابن عبدالوهاب از دین اشاره شده است. همچنانکه استاد دیگرش، محمد حیاة السندی و پدرش؛ یعنی عبدالوهاب، بدان اشاره کردهاند.

۲. تجرید سیف الجهاد لمدّعی الاجتهاد؛ اثر استاد وی، عبدالله بن اللطیف الشافعی.

۳. الصواعق و الرعود؛ تألیف عفیف الدین عبدالله الحنبلی (۲).

۱- الفجر الصادق، ص ۱۴

۲- علامه علوی بن احمد الحداد می گوید:

ص: ۶۲

۴. تهکم المقلدین بمن ادّعی تجدیدالدین؛ از محمد بن عبدالرحمن بن عقالق حنبلی. وی در این کتاب همه آن مسائلی را که از بدعتهای ابن عبدالوهاب بود، متعرض گردید و هر یک از این مسائل را به شیواترین وجه پاسخ داد.

۵. رساله احمدبن علی القبانی؛ فصول این کتاب، بر ردّ معتقدات ابن عبدالوهاب و بهچالش کشاندن نظریات انحرافی او کفایت می کند.

۶. المقالات الوفیهٔ فی الردّ علی الوهابیهٔ؛ تألیف شیخ حسن قزبک.

۷. الأقوال المرضیهٔ فی الردّ علی الوهابیهٔ؛ از شیخ عطاء الکسم الدمشقی.

۸. الصارم الهندی فی عنق النجدی؛ اثر شیخ عطاء المکی.

۹. رساله للشیخ؛ عبدالله بن عیسی المویسی.

۱۰. رساله‌ای از شیخ احمد مصری احسائی.

۱۱. السیوف الصقال فی اعناق من انکر علی الأولیاء بعد الانتقال؛ از یکی از علمای بیت‌المقدس.

۱۲. الانتصار للأولیاء الأبرار؛ اثر طاهر سنبل الحنفی.

۱۳. مصباح الأنام و جلاء الظلام فی ردّ شبه البدعی النجدی التی أضل بها العوام: اثر سید علوی بن حداد.

۱۴. قصیده‌ای از شیخ ابن غلبون اللیبی رد قصیده

ص: ۶۳

صنعانی

سلامی علی اهل الاصابهٔ و الرشد

و لیس علی نجد وَ مَنْ حلّ فی نجد.

۱۵. الدررالسنیه فی الردّ علی الوهابیهٔ؛ اثر مفتی مکه، احمد زینی دحلان.

۱۶. شواهد الحق فی التوسل بسید الخلق؛ اثر شیخ یوسف النبهانی.

۱۷. اظهار العقوق ممّن منع التوسل بالنبی و الولی الصدوق؛ تألیف شیخ المشرفی المالکی.

۱۸. رساله فی جواز التوسل؛ از شیخ مهدی الوازنانی، مفتی فاس.

۱۹. جلال الحق فی کشف احوال اشرار الخلق؛ شیخ ابراهیم الحلمی القادری.

۲۰. النقول الشرعیهٔ فی الردّ علی الوهابیهٔ؛ اثر حسن شیخ الحنبلی.

۲۱. السیف الباتر لعنق المنکر علی الأکابر؛ از سید علوی بن احمد.

۲۲. تحریض الأغبیاء علی الاستغاثهٔ بالأنبیاء و الأولیاء؛ تألیف عبداللّه بن ابراهیم میرغنی.

گفتنی است، آثار امامیه نیز، که در ردّ انحرافات ابن عبدالوهاب نگاشته شده، متعدد است و می‌توان به چند مورد آن، برای نمونه اشاره کرد:

۱. منهج الرشاد لمن أراد السداد؛ از شیخ جعفر کاشف الغطاء.

ص: ۶۴

۲. الآیات البیّنات فی قمع البدع و الضلالات؛ اثر محمدحسین کاشف الغطاء.

۳. الآیات الجلیه فی ردّ شبهات الوهابیهٔ؛ مرتضی کاشف الغطاء.

۴. إزاحهٔ الوسوسه عن تقبیل الأعتاب المقدسهٔ؛ از شیخ عبدالله المامقانی.

۵. البراهین الجلیهٔ فی دفع شبه الوها؛ اثر محمدحسن القزوینی.

۶. دعوی الهدی إلی الورع فی الأفعال و الفتوی؛ از شیخ جواد البلاغی.

۷. الردّ علی الوهابیهٔ؛ محمدعلی الغروی.

۸. الرد علی الوهابیهٔ؛ سیدحسن الصدر.

۹. کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب؛ السید محسن الأمین.

۱۰. المواسم و المراسم؛ جعفر مرتضی عاملی.

۱۱. هذه هی الوهابیهٔ؛ محمدجواد المغنیه.

۱۲. التبرک؛ اثر علی احمدی میانجی.

۱۳. مع الوهابیین فی خططهم و عقائدهم؛ اثر استاد جعفر سبحانی.

۱۴. الوهابیهٔ فی المیزان؛ از استاد جعفر سبحانی.

۱۵. روافد الإیمان إلی عقائد الإسلام؛ از نجم الدین طبسی.

ص: ۶۵

حکومت نجد و هم‌پیمان وهابیت

اشاره

پیشتر گفته شد که آل سعود و در رأس آن، محمدبن سعود، از حامیان ابن عبدالوهاب بودند و این به سبب پیمانی بود که بین محمدبن عبدالوهاب و آنها منعقد گردید و همچنان پایدار است. لیکن وسعت دعوت وهابیون متوقف بر شناخت صحیح از حیات قبیله آل‌سعود و اعمالی است که مرتکب شدند و نیز خونریزی و ویرانی‌هایی است که به بار آوردند. اعمالی که وهابیون مرتکب شدند، برخاسته از حرکتی دینی نبوده، بلکه ناشی از تعصبات قبیله‌ای بوده که در پوشش دین و شعار ترک شرک، آن فجایع را انجام دادند.

ص: ۶۶

دوره‌های سه‌گانه حکومت سعودی

اشاره

مورّخان، تاریخ سعودی را به سه دوره تقسیم کرده‌اند:

۱. دوره اوّل از سال ۱۱۳۷ تا ۱۲۳۳ ق.

۲. دوره دوم از سال ۱۲۴۰ تا ۱۳۰۹ ق.

۳. دوره سوم از سال ۱۳۱۹ تا عصر حاضر.

دوره اوّل حکومت وهابی‌ها

۱. محمد بن سعود

اشاره

این دوره از زمان محمدبن سعود، هم‌پیمان ابن عبدالوهاب آغاز می‌شود. میان محمدبن سعود و حاکم عیینه برخوردهایی به وجود میآید که حاکم عیینه از سلطه آل‌سعود هراسناک میگردد؛ از این رو، پیمانی با ثرمده و ابن سویط منعقد می‌کند، اما در همین میان، عثمان بن مَعْمَر، حاکم عیینه غافلگیرانه به قتل می‌رسد و نقش آل مَعْمر خاتمه مییابد و شهر عیینه به قلمرو حکومت ابن سعود ملحق می‌شود.

زینی دحلان مینویسد: «شروع کار ابن عبدالوهاب در شرق و در سال ۱۱۴۳ ق. بود و در سال ۱۱۵۰ ق. در منطقه نجد و اطراف آن کارش بالا گرفت. وی به یاری امیر درعیه(محمدبن سعود) پرداخت؛ چرا که با این وسیله توانست وسعت نفوذش را تا مکه بکشاند و قبل از این

ص: ۶۷

توانسته بود اهالی درعیه و حوالی آن را به اطاعت از خود درآورد. بسیاری از سرشناسان عرب، دسته دسته و قبیله قبیله، مطیع او گردیدند. با اینکه همگی به وی پیوستند، امّا از صحرانشینان بیمناک بود، لذا در برخورد با آنها همیشه می گفت: من شما را به توحید و ترک شرک دعوت می کنم. با سوءاستفاده از جهالت صحرانشینان و عدم اطلاع آنها از امور دینی، با سخنانی فریبنده، خود را در دل این مردم جا می کرد و همیشه به آنها می گفت:

«همانا من شما را به دین دعوت می کنم و همه کسانی که زیر این آسمان هستند، مطلقاً مشرک‌اند و هرکس مشرکی را به قتل برساند، بهشت نصیبش خواهد شد!»

مردم با سخنان فریبنده ابن عبدالوهاب، تبعیت از او را پذیرفتند و با همین شعارها دلشان را خوش کرده بودند. گویا ابن عبدالوهاب- العیاذبالله- مانند پیامبر در میان مردم بود؛ چرا که این مردم هرآنچهکه او می گفت، می گرفتند و رها نمی کردند. پیروان وی وقتی مسلمانی را می کشتند، مالش را به یغما می‌بردند و خمس مال را به رییس حکومت وقت می‌دادند و بقیه را در میان خود تقسیم می کردند و رفتار این مردم همان رفتار ابن عبدالوهاب بود و آنچه که خواسته ابن عبدالوهاب بود، انجام می‌دادند و امیر نجد نیز حامی او بود که با این حمایتها، امارت او وسعت گرفت.

ص: ۶۸

ابن سعود ۳۰ تن از علمای خود را به عنوان انجام مناسک حجّ، به مکه فرستاد و هدفش دعوت مردم به وهابیت بود. مردم مکه از دعوت ابن عبدالوهاب در نجد اطلاع داشتند، ولی اهدافشان را نمی‌دانستند که چه در سر می‌پروراننـد. وقتی این گروه به مکه رسیدند، امیر مکه آنان را دعوت به مناظره کرد و با انجام مناظره، پرده از عقاید انحرافی خود برداشتند. امیر دستور دستگیری آنها را داد که بعضی از این ۳۰ تن دستگیر و محبوس شدند و بقیه گریختند.

شکست در نجران

حاکم ریاض، که دهام بن دواس نام داشت، از سرسخت‌ترین دشمنان وهابیت بود، بهطوری که حدود ۲۷ سال، میان ریاض و درعیه، جنگهای خونین رخ داد و در این میان، دو برادر محمدبن سعود با نامهای «فیصل» و «سعود» کشته شدند. در سال ۱۱۷۸ میان جوانان قبیله بنویام- که از اهالی نجران بودند- و دو قبیله عجمان و بنی خالد، پیمانی منعقد گردید؛ آنان هم‌قسم شدند تا فتنه وهابیت را از بین ببرند؛ از این رو، با هم قرار گذاشتند جوانان بنویام به رهبری سیدحسن بن هبه الله از طرف نجران به درعیه حمله کنند و قبیله بنیخالد و عجمان به رهبری شخصی که خالدی نام داشت، از طرف احساء به درعیه یورش

ص: ۶۹

ببرند. آنان وعده گذاشتند حرکتشان بهگونه‌ای طراحی شود که در روز معینی همگی به اطراف درعیه رسیده باشند، اما در این میان قوای جوانان بنویام زودتر از موعد به درعیه رسیدند و توانستند لشکر ابن سعود را تارومار کنند. ابن سعود پس از این شکست، پنهان شد امّا ابن عبدالوهاب با خدعه و نیرنگ توانست جان به در ببرد. وی، پرچم صلح در دست گرفت و شرط کرد که اگر جنگجویان نجران وارد شهر نشوند و در همان محل درگیری باقی بمانند و اسرا را تحویل دهند، وی و حاکم سعودی متعهّد می‌گردند دهها هزار سکه طلا جهت خساراتی که لشکر نجران متحمّل گردیده، بپردازند و قوای وهابی نیز از منطقه درعیه تجاوز نکرده، در همانجا مستقر باشند. وقتی لشکر خالدی که دارای جنگجویان مسلّح زیادی بود و بسیاری از نجدی‌ها هم لشکر را همراهی می‌کردند، به میدان جنگ رسیدند، متوجه صلح گردیدند. لذا آنها هم به این پیمان راضی شدند. پس از این صلح بود که ابن سعود به خاطر صدمات روحی در سال ۱۱۷۹ ق. در گذشت.

۲. عبدالعزیز بن محمدبن سعود

اشاره

بعد از درگذشت ابن سعود، پسر او عبدالعزیز بن محمدبن سعود، با دخالت ابن عبدالوهاب جای پدر را

ص: ۷۰

گرفت. او داماد ابن عبدالوهاب بود و همچون پدرش بسیار سفاك و خون‌آشام بود که پاره‌ای از جنایات او را یادآور می‌شویم:

الف: اشغال احساء

قوای حکومت به جانب احساء حرکت کرد و در بین راه، هر آنچه از اموال مسلمین را به چنگ آورد، تاراج کرد و هر مقاومتی که در بین راه، در مقابلشان صورت گرفت، با بی‌رحمی تمام سرکوب کردند، حتی به نخلستانها هم رحم نکرده، همه را نابود ساختند و بدین ترتیب احساء تسلیم گردید.

در سال ۱۷۹۶ م. اهالی آن تصمیم بر رهایی از سلطه وهابیون گرفتند ولی با نیروهای قوی و مجهّز سعودی مواجه شده، مجدداً سرکوب گردیدند.

ابن بشر درباره چگونگی تسلیم اهالی احساء می‌نویسد:

امیر نجد بعد از نماز صبح، حرکت خود را به احساء آغاز کرد. وقتی که لشکریان به نزدیکی احساء رسیدند، نیروهای مسلح بر روی رکاب اسبان ایستاده، به یک باره با تفنگ‌های خود شلیك کردند. این عمل باعث گردید بسیاری از زنان حامله، سقط جنین نمایند ... شهر اشغال گردید و بعد از اشغال، امیر نجد وارد شهر شده، چند ماهی در آنجا اقامت نمود. او هر کسی را که اراده

ص: ۷۱

می‌کرد، به قتل می‌رساند، یا از احساء اخراج می‌کرد و یا به زندان می‌انداخت و هر آنچه می‌خواست به تاراج می‌برد و خانه‌ها را تخریب می‌کرد؛

«وضرب علیهم ألوفاً من الدراهم و قبضها منهم و ذلک لما تکرّر منهم من نقض العهد و منابذهٔالمسلمین و أکثر منها القتل ...» ی عنی هزاران درهم جزیه و مالیات بر آنان تحمیل کرد و دریافت نمود. چون اینان پیمان‌شکنی کردند، پس بسیاری از آنان را به قتل رسانید. وقتی ابن سعود قصد کوچ کردن از احساء را داشت، بسیاری از بزرگان و رؤسای آن دیار را به همراه خود به درعیه برد و آنها را در این شهر اسکان داد و به جای خود در احساء شخصی به نام ناجم را که از طرفدارانش بود، گُمارد (۱).

ب: یورش به کربلا

در سال ۱۲۱۶ ق. سعودبن عبدالعزیز با قشون بسیاری متشکل از مردم نجد، به قصد عراق حرکت کرد. وقتی به شهر کربلا رسید، آنجا را محاصره نمود. بعد از وارد شدن به شهر، به قتل‌عام مردم پرداختند و به خزانه حرم امام حسین(ع) دست برد زده، ضریح آن حضرت را شکستند و اموال فراوان و اشیای نفیس آن را به غارت بردند.

۱- عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۰۵

ص: ۷۲

آیـهٔ الله سـید جواد عاملی، که خود شاهـد حوادث و از مـدافعان شـهر نجف اشـرف بوده، می‌گویـد: «امیر نجد در سال ۱۲۱۶ ق. به بارگـاه امـام حسـین(ع) تجاوز نمود و اموال آن را به غارت برد. نیروهایش مردان، زنان و کودکان را به قتل رسانـده، اموالشان را به غـارت بردنـد و به قبر حضـرت امـام حسـین(ع) جسارت نموده و بقعه را تخریبکردنـد، سپس بر مکه مکرمه و مـدینه منوره متعرض شدند و هر آنچه که خواستند در قبرستان بقیع انجام دادند و فقط قبر پیامبر خدا(ص) از دست آنان مصون ماند.» (۱)

کورانسیز در وصف جنایات وهابی‌ها می‌گوید:

«عـادت شـیعیان این بـودکه در روز عیـد غـدیر خم، جشـنهایی بر پـا می‌کردنـد؛ لـذا همگی برای اقـامه جشن عیـد به نجـف اشـرف می‌آمدند. به همین دلیل شـهرهای شیعه‌نشـین عراق، بهخصوصـکربلا، خالی از سکنه می‌شد. وهابیها از این فرصت استفاده کردند و در غیاب مـدافعان، به شـهر حمله بردنـد. در شـهرکه فقط افراد ضـعیف و سال‌خورده باقی مانـده بودنـد، توسط سـپاه ۱۲ هزار نفری وهابیون به قتل رسیدند و هیچ کس در این جنایت زنده نماند؛ بهطوریکه تعداد کشته شدگان در یک روز به ۳ هزار نفر رسید» (۲)

۱- مفتاح الکرامهٔ، ج ۵، ص ۵۱۲

۲- تاریـخ البلاد العربیـهٔ، ص ۱۲۶، طبـق بعضـی از گزارشـها، وهـابیون پنـج هزار نفررا کشـته و پـانزده هزار نفر را مجروح کردنـد؛ موسوعهٔ العتبات، ج ۸، ص ۲۷۳

ص: ۷۳

فیلبی در تاریخ نجد می نویسد: امیر نجد با لشکر پدر خود بهکربلا حمله کرد وبعد ازمحاصره شهر، وارد شهرگردید. سپس ضریح امام حسین(ع) را ویران نموده و جواهرات آن را غارت کردند و هر آنچه از اشیای قیمتی در شهر وجود داشت، به تاراج بردند. ممکن است تصوّر شود که وهابیون تنها بلاد شیعه‌نشین را مورد تاخت و تاز خود قرار می‌دادند، ولی این تصوّر به هیچ‌وجه درست نیست زیرا آنها، کلیه مناطق مسلمان‌نشین حجاز، عراق و شام را آماج حملات خود قرار می‌دادند که تاریخ در این مورد از هجوم وحشیانه آنان گزارشهایی را ثبت نموده است.

نویسنده کتاب مذکور، فردی انگلیسی الأصل، به نام «سنت جون سَره» است و وی مدت زیادی در نجد به سر برده و روابط خوبی با سعودی‌ها داشت.

ج: اشغال طائف

در اواخر سال ۱۲۱۷ ق. وهابیون بر حجاز دست‌درازی نموده، بعضی نواحی آن را غارت کردند سپس به طائف تاختند. امیرِ طائف، که شریف غالب بود، بهدفاع از شهر برخاست. لیکن درجنگ شکستخورد وبه طائف برگشت و خانه‌اش را آتش زد و سپس به مکه گریخت.

ص: ۷۴

وهابی‌ها که ظرف سه روز توانستند با قهر و غلبه وارد شهر شوند، بعد از ورودشان به شهر، به قتل‌عام مردان پرداختند و زنها و بچه‌ها را به اسارت بردند و این روش وهابیون بوده است که وقتی چیره می‌شدند، این خشونت و سیاست وحشیانه را اعمال می‌کردند. لازم به ذکر است که قبر ابن عباس(ره) از تجاوز آنان در امان نماند. (۱)

زینی دحلان می‌نویسد: لشکریان سعودی در ذی‌قعده ۱۲۱۷ ق. وارد شهر شده، به قتلعام مردم پرداختند. آنان به صغیر و کبیر رحم نکردند؛ طفل شیرخوار را روی سینه مادر سر بریدند. گروهی از اهالی طائف، که به‌خاطر ترس از هجوم وهابیان، از شهر خارج شده و یا به فرار گذاشته بودند سواران لشکر سعودی آن‌ها را تعقیب کرده و اکثرشان را به قتل رساندند. وارد خانه‌ها شده، کسانی را که در خانه‌ها بودند کشتند و چون در خانه‌ها کسی باقی نماند، به دکان‌ها و مساجد رفته، هرکه را در آن‌جا یافتند کشتند. بعد از آن، تمام اموال غارت شده را از شهر خارج و همه را در یکجا جمع کردند که کثرت مقدار آن به مانند کوهی جلب توجه می‌کرد. سپس خمس این اموال تاراج شده را به امیر سعود دادند و بقیه را در میان خود تقسیم کردند، ولی کتاب‌ها را که در میان

۱- اخبار الحجاز و نجد فی تاریخ الجبرتی، ص ۹۳

ص: ۷۵

آن تعدادی مصحف شریف و کتب حدیث و فقه بود، در کوچه و بازار ریختند.

د: غارت مکه مکرمه

در سال ۱۲۱۷ ق. وهابیها تصمیم گرفتند بر مکه مکرمه استیلا یابند؛ بدین منظور، ارتشی را در اوّل ماه‌های حرام(که حتی اعراب جاهلی، جنگ در این ماهها را حرام می‌دانستند) برای حمله مهیا کردند. خبر این توطئه زمانی منتشر شد که مردم مشغول انجام فریضه حجّ بودند. در میان حجاج، امام مسقط، سلطان بن سعید و نقبای وی و نیز امرایی از مصر و شام و ... حضور داشتند. شریف غالب(امیر مکه) از آنها کمک خواست، امّا جوابی نشنید. از این رو خود، مردم را بعد از اتمام مناسک حجّ به جهاد علیه وهابیان فراخواند، امّا مردم اعتنایی به او نکرده، با دلایل واهی، برای دفاع، از خود سستی نشان دادند. شریف غالب مجبور شد، به همراه یارانش با خزائن و ذخایر مالی، از مکه فرار کند. در این میان بسیاری از مردم مکّه به جده گریختند. امیر نجد با لشکرش در روز دهم ماه محرم وارد مکه گردید، بدون اینکه مردم مقاومتی از خود نشان دهند. او همان جنایاتی را که نسبت به اهل طائف روا داشت، با مردم مکه نیز انجام داد. (۱) علمای مکه

۱- تاریخ الجبرتی، ص ۹۳

ص: ۷۶

را مجبور کرد تا عقاید ابن عبدالوهاب را بپذیرند و کتاب‌های او را تدریس نمایند و نیز مسلمین سایر مناطق را از انجام حج و عمره منع کرد و ارتباط بین اهالی مکه و مدینه را قطع نمود؛ به انگیزه اینکه کمکی از طرف مدینه به اهل مکه نرسد و یا تجارتیکه بین این دو شهر بود، از رونق بیفتد. (۱)

ه-: انهدام بارگاه

وهابیان بعد از استیلا بر مکه، بسیاری از ضریح‌ها و قبوری‌که دارای گنبد و بارگاه بود و مسلمانان برای احترام و اکرام به صاحب قبر، آن را بنا کرده بودند، تخریب کردند و همین اعمال را با قبور مدینه نمودند و در ظرف سه روز تمام آثار اسلامی را از بین بردند. (۲)

شریف غالب به همراه شریف پاشا، حاکم جدّه متّحد شده و به اردوگاه وهابیون که در اطراف مکه بود، یورش بردند و با طرفداران آنها که از قبایل مجاور مکه بودند، به مبارزه پرداختند که نتیجه‌اش زمین‌گیر شدن وهابی‌ها در آن مناطق بود. بدین ترتیب به دلیل فجایعی که وهابیون به بار آوردند، شکست سختی از سوی این دو حاکم خوردند.

۱- اخبارالحجاز و نجد فی تاریخ الجبرتی، ص ۹۳

۲- عنوان‌المجد، ص ۱۲۲

ص: ۷۷

و: قتل عبدالعزیز

جبران شامیه، از نویسندگان وهابی می‌نویسد: شیعیان از ماجرای کربلا و فجایعی که وهابیت در آن شهر انجام داد، مصیبت زده و دردمند بودند؛ لذا بعد از دو سال توانستند انتقام خود را از امیر نجد بگیرند. ماجرا بدین شکل بود که عبدالعزیز در سال ۱۲۱۸ ق. در مسجد مشغول نماز بود که با خدعه‌ای به قتل رسید.

فیلبی می‌نویسد: قاتل، خود را در پوشش درویشی درآورد و به شهر درعیه رفت و چند روز در آن شهر، پشت سر عبدالعزیز نماز خواند. در یکی از روزها که عبدالعزیز مشغول نماز بود، ناگهان خود را روی او انداخت و با چاقویی، شکمش را درید و با شتاب به جای اوّل خود برگشت. مردم که وی را شناختند، دستگیرش کرده، کشتند. (۱)

ابن بشر می‌گوید: قتل عبدالعزیز، امیر درعیه، ضربه جدیدی بر پیکره وهابیت بود. وی در پاییز سال ۱۸۰۳ م. در مسجد، به دست درویشی ناشناخته، که می‌گفتند اسمش عثمان و کردی‌الأصل و ساکن یکی از روستاهای شهر موصل عراق بود، به قتل رسید. این درویش به صورت میهمان وارد شهر شد و در مسجد، هنگامی که

۱- آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۶۴

ص: ۷۸

عبدالعزیز به سجده رفت، به او حمله کرد و به قتل رسانید. او در صف سوم نماز جای گرفته بود که با استفاده از یک خنجر، شکم عبدالعزیز را پاره کرد و سپس برادر عبدالعزیز را زخمی کرد. بعضی از گزارش‌ها حاکی از آن است که قاتل فردی شیعه بوده که در ماجرای کربلا تمام افراد خانواده‌اش به دست وهابیون کشته شده بودند. (۱)

شریف غالب بیش از پانزده سال با عبدالعزیز جنگید و در نهایت، صفحه پر فراز و فرود زندگی عبدالعزیز، با مرگش پایان پذیرفت.

۳. سعودبن عبدالعزیز

اشاره

وی با حکم امرای سعودی وهابی، حکومت را به دست گرفت. در ابتدای کار، به شهرهای بصره و الزبیر حمله برد و دست به قتل مردم و تاراج اموال و اسارت زنان و اطفال آن شهر زد. وی قبر طلحه و زبیر را ویران نمود. جنگ‌ها و غارت‌های او، آن قدر هولناک بود که حتی امرای قبل از او، دست به چنین اعمالی نزدند که به نمونه‌هایی از آن فجایع اشاره می‌گردد:

الف: محاصره جده

در سال ۱۲۱۹ ق. لشکر وهابی با دوازده هزار جنگجو جده را محاصره کردند و از

۱- تاریخ العربیة السعودیة، ص ۵۴

ص: ۷۹

آن‌جا که شریف مکه می‌دانست وهابیون در استیلا بر جدّه موفق نمی‌شونـد، آشکارا به جمع‌آوری نیرو برای به دست گرفتن امور مکه پرداخت. لشکر سعودی از محاصره جدّه چیزی عایـدش نشد و مدافعان جدّه توانستند ضربات محکمی بر آنها وارد کنند و مهاجمان را یکی پس از دیگری به هلاکت برسانند.

سپاه وهابی بر اثر عدم موفقیت در جنگ، به پرکردن چاهها و قنوات پرداخته، در میان راه، طوایف اعراب را قتل عام کردند. حاصل این جنگ، شکست سپاه وهابی به دست ارتش شریف غالب بود؛ چرا که شریف غالب لشکری به رهبری شریف حسین برای انتقام از وهابیون آماده ساخت. سپاهیان مجهّز در منطقه اللیث بر وهابیون هجوم بردنـد و بسیاری از آنها را به قتل رسانیدنـد. در این میان شریف حسین هم به قتل رسید. شریف غالب جنگ را پی گرفت و سرانجام ضربات مهلکی بر سپاه وهابی وارد آورد و بسیاری از رؤسای آنها را به قتل رسانید و برای عبرت وهابی‌ها، بسیاری از آنها را از دروازه شهر به دار آویخت. (۱)

ب: محاصره مکه و مدینه

زینی دحلان مینویسد:

«در اواخر ذیقعده ۱۲۲۰ ق. وهابیها با لشکری وارد مکه شدند؛ از سوی دیگر مدینه منوره را نیز به اشغال

۱- کشف‌الارتیاب، صص ۲۵ و ۲۶

ص: ۸۰

در آوردند. در این شـهر، خانه وحی را غارت کرده، اموال آن رابه تاراج بردند و اعمال زشتی در این شهر مرتکب گردیدند. بعد از این فجایع، امیری را بر شهر مدینه مسلط نمودند که نامش مبارك مزیان بود.

حکومت وهابیون در این شـهر، هفت سال طول کشـید. آنان مانع از آن می‌شدند تا حجاج شامی و مصـری با شتران وارد مکه شوند ... برای خـانه کعبه، پرده‌ای از جنس عبا دوختنـد و مردم را مجبور کردنـد تا از عقایـدشان پیروی کننـد وگنبـدهایی که بر روی قبور اولیا بود، ویران نمودند. دولت عثمانی به خاطر جنگ با دول غربی و نیز به خاطر ضعف از درون، نمی‌توانست جلوی اعمال وهابیان را بگیرد». (۱)

جبران شـامیه، نویسـنده وهابی می‌نویسـد: سـعودبن عبـدالعزیز، مـدینه منوره را محاصـره کرد و همان اعمالی را که در طائف و مکه انجام داد، بر سر مدینه و اهل آن آورد.

ج: یورش به نجف اشرف

سیدجواد عاملی می‌گوید: «در شب نهم از ماه صفرسال ۱۱۲۲۱ ق. قبل از طلوع صبح، در حالیکه مردم در خواب بودند، وهابیون به شهر نجف حمله کردند و بر بالای دیوارهای شهر رفته، آن را به محاصره خود درآوردند؛ امّا کرامات عظیمی از امام

۱- مفتاح‌الکرامهٔ، ج ۵، ص ۵۱۲

ص: ۸۱

علی(ع) ظاهر شدکه بسیاری از وهابیون به قتل رسیدند و مفتضحانه گریختند و خدا را بر این امر شاکریم». (۱)

وی در ادامه می‌گوید: «سعودبن عبدالعزیز در ماه جمادی‌الآخر سال ۱۲۲۳ ق. با لشکری از مردمان نجد، که نزدیک به ۲۰ هزار جنگجو و یا بیشتر بودند، به شهر نجف حمله کرد، او تهدید کرد که قصد دارد در یک عملیات غافلگیرانه، شهر نجف را به همراه اهالی‌اش منهدم کند. ما تهدیدش را جدی گرفته، همگی به طرف دیوار شهر رفتیم.

سپاه وهابی شبانه به نجف رسید، ما هم با احتیاط به آنها نگاه می‌کردیم؛ به طوری‌که تمام دیوار شهر را با تفنگ‌ها و توپ‌ها، محافظت نمودیم. لشکر سعودی کاری از پیش نبرد و به طرف حلّه رفت که با مقاومت مردم آن‌جا روبهروگردیدند. سپس بهکربلا حمله نمود و در حالی‌که مردم در خواب بودند، بر آنان تاخت. حاصل کار این شدکه هر یک از طرفین تلفاتی دادند و لشکریان وهابی شکست خورده، بازگشتند. اما بعد از مدتی دوباره به عراق یورش برده، خون‌های زیادی ریختند و ما مدتی

۱- باید توجه داشت هجوم وهابیون به بلاد اسلامی، مصادف با جنگ‌های دولتهای غربی با دولت عثمانی بود و عجیب اینکه: فتنه‌ای که ابن تیمیه برپا کرد نیز مصادف با هجوم لشکر صلیبی به بلاد اسلامی بود که جنگ‌های سختی میان دو طرف برپا گردید.

ص: ۸۲

از ترس، درس و بحث را ترک کردیم .... «

لا حول و لا قوّة ...»

بعد از این ماجرا، وی بر مکه و مدینه مستولی گردید و به مدت دو سال از فریضه حج ممانعت نمود و نمی‌دانیم عاقبت چه می‌شود». (۱)

آن چه از تاریخ به دست می‌آید، این است که به مدت ۷ سال، مانع از انجام حجّ مردم عراق شدند. شامی‌ها سه سال و مصری‌ها ۲ سال محروم بودند، از آن سال‌ها به بعد معلوم و مشخص نیست که آیا باز هم مانع شدند یا خیر ...

د: دست‌اندازی به شام

در سال ۱۲۲۳ ق. فرزند او، امیر حجاز به بلاد حوران حمله کرد و اموال مردم را به تاراج برد و زراعت کشاورزان را به آتش کشید و مردمان را به قتل رسانده، زنان و فرزندانشان را به اسارت گرفت و منازل آنها را ویران نمود. (۲)

صلاح‌الدین مختار می‌گوید: «در ششم ربیع‌الاول سال ۱۲۲۵ ق. امیرسعود با ۸ هزار تن از جنگجویان خود به دیار شام حمله کرد. به او خبر دادند که عشایر سوریه از قبیله: غنزه و بنی‌صخر و ... در نَقَره شام مستقر شده‌اند، وقتی که او به شام رسید هیچ یک از این افراد را ندید؛ از این‌رو به همراه یارانش به حوران حمله کرد و به شهرهای

۱- مفتاح الکرامهٔ، ج ۵، ص ۵۱۴

۲- لمع الشهاب، ص ۲۰۱

ص: ۸۳

دساکر و بصره نیز یورش برد و اموال آن‌جا را به یغما برد. اهالی این مناطق از ترس هجوم وهابی‌ها به نواحی و اطراف شهر گریختند. بعد از آن امیرسعود به قصر مزریب حمله برد، ولی مقاومت مردم مانع از پیشروی آنان شد؛ سپس شبانه به بصره تاخت و از آن‌جا، در حالی که غنایم زیادی به چنگ آورده بود، به شهر خود بازگشت».

ه-: محاصره نجف و کربلا

سیدجواد عاملی می‌گوید:

در سال ۱۲۲۵، اعرابی از قبیله عنیزه که معتقد به وهابیت بودند و شعارهای آنها را تکرار می‌کردند، به نجف اشرف و مشهد امام حسین(ع) حمله کردند و در بین راه، به راهزنی پرداختند و زائران امام حسین(ع) را، که از زیارت قبر آن حضرت در ماه شعبان برمی‌گشتند، غارت نمودند؛ جمعی از این زوار را به قتل رساندند که بیشتر کشته شدگان، عجم‌ها(ایرانیان) بودند که تعدادشان ۱۵۰ نفر بود و البته کمتر از این هم گفته‌اند و بقیه این افراد، عرب بودند. اکثر زائران در حلّه ماندند و توان بازگشت به نجف را نداشتند و بعضی دیگر به حسکه رفتند و الآن که من این مطالب را می‌نویسم در محاصره هستیم و مهاجمان دست از محاصره برنداشتهاند و نیروهای آنان از کوفه تا دو فرسخی یا بیشتر با مشهد امام حسین(ع) فاصله دارند.» (۱)

۱- مفتاح الکرامهٔ، ج ۷، ص ۶۵۳

ص: ۸۴

تعصب کورکورانه وهابیان به جایی رسید که تجارت با مردمان دیگر را قطع کردند و از سال ۱۲۲۹ ق. تجارت با شام و عراق را حرام اعلام نمودند. (۱) و هر تاجری را که در بین راه می‌یافتند، اموالش را هدر دانسته، با او معامله اهل کتاب نموده، مصادره‌اش می‌کردند. (۲)

ز: هجوم والی مصر و شکست وهابیان؛ در سال ۱۲۲۶ ق. علی پاشا والی مصر، سپاهی را به فرماندهی فرزندش طوسون، برای پاک‌سازی حجاز از لوث وجود وهابیون به آن‌جا فرستاد. در هجوم اولیه نبردی بین دو گروه درگرفت که نتیجه‌ای نداشت؛ اما در حمله دوم توانست قوای وهابی را تار و مار کند. او بر مکه و مدینه مستولی گردید و قصد آن را داشت که به نجد حمله ببرد و آن‌جا را فتح کند که موفق نشد.

ابن بشر می‌گوید: مصری‌ها در سال ۱۲۲۷ ق. به سرحدّات نجد رسیدند و از طرفی لشکر طوسون که با پیشروی‌های خود مدینه را از لوث وجود وهابیون پاک کرد، بسیاری از عرب‌های جهینه به او پیوستند و به جنگ با نجدی‌ها آماده شدند؛ لذا نجد را محاصره کرده، آب را بر آنها بستند. شهر هفت هزار سکنه داشت و مصری‌ها با ورود به شهر به قتل عام پرداختند که چهار هزار نفر از

۱- عنوان‌المجد، ج ۱، ص ۱۲۲

۲- تاریخ العربیهٔ السعودیهٔ، ص ۱۰۵

ص: ۸۵

آنها کشته شدند. (۱) بعد از آن، طوسون به کمک شریف غالب، بدون هیچ خونریزی، در سال ۱۲۲۹ ق. بر مکه و طائف مسلّط گردید.

ح: هیأت امر به معروف

مرحوم مغنیه می‌نویسد:

«سعودبن عبدالعزیز هیأتی به نام امر به معروف تشکیل داد. کار اصلی این گروه آن بود که در اوقات نماز به بازار می‌رفتند و مردم را به ادای نماز اوّل وقت ترغیب می‌کردند. این روش از آن زمان تا حال ادامه دارد که به خیابان‌ها می‌روند و کسانی را که با ریش تراشیده از خانه بیرون می‌آیند، مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند و یا کسی که بخواهد قبر رسول اکرم(ص) را یا قبر امامی از ائمه بقیع: را مسح نماید و موارد دیگر- که با عقاید وهابیون هماهنگ نیست- ممانعت می‌کنند و حتی با کسانی که بهطورعلنی دخانیات مصرف می‌کنند، گرچه از کشورهای دیگرآمده باشند، برخورد کرده و آنها را کتک می‌زنند. (۲)

ط: مرگ سعود

در سال ۱۲۲۹ ق. سعود در حالی که ۶۸ سال سن داشت، درگذشت و حکومتش از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۹ ق. طول کشید و با مرگش، پرونده دنیایی‌اش- که مملوّ از قتل عام مسلمین و تاراج اموال آنها بود- بسته شد.

۱- عنوان المجد، ص ۱۶۰

۲- هذه هی الوهابیهٔ، ص ۱۲۷

ص: ۸۶

۴. عبداللَّه‌بن سعود:

اشاره

وی از سال ۱۲۲۹ تا ۱۲۳۴ ق. حکومت کرد. با عبدالله بن محمد درگیری داشت و این دو در حال کشمکش با یکدیگر بودند؛ لذا فرصت آن را پیدا نکردند تا روش پدران خود را دنبال کنند.

الف: لشکر پاشا:

در همین سال، پاشا لشکرهای زیادی از ناحیه قنفذه، از راه خشکی و دریا به نواحی تحت حکومتِ وهابیون گسیل داشت و توانست بر آن نواحی سیطره پیدا کند که بسیاری از وهابیون از ترس گریختند. پاشا در سال ۱۲۳۰ ق. به طائف برگشت و بین او و وهابیون جنگ‌های خونینی درگرفت که به شکست قوای وهابی منتهی گشت و شهرهای تربه، بیشه و رینه به دست سپاه پاشا افتاد؛ جمع کثیری از وهابیون به قتل رسیدند و اهالی آن خلع سلاح شدند. پاشا سپس بر عسیر تسلّط یافت و آخرین مقاومت وهابی‌ها را درهم کوبید، بعد از آن، به مکه آمد و از آن‌جا به قاهره بازگشت. (۱)

ب: حملات به عراق

۱. لونکریت در تاریخ العراقی می‌نویسد:

«در سال ۱۲۱۷ ق. زمانی به کربلا هجوم بردند که اکثر ساکنان آن به زیارت نجف‌اشرف رفته بودند.

۱- آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۶۸

ص: ۸۷

وهابی‌ها با ۱۲ هزار نفر به فرمانـدهی امیر سـعود به کربلاـ حمله برد و بیش از سه هزار نفر از ساکنـان آن را سـر بریدنـد و خانه‌ها و بازارها و اشـیای حرم مطهر را غارت کرده، حتی کاشـی‌های طلا را از روی دیوارها کنـده و سـپس ضـریح امام حسـین(ع) را ویران کردند.» (۱)

۲. به نقل دیگر: وهابیان در این حمله پنج هزار نفر از ساکنان کربلا را کشته، ده هزار نفر را نیز مجروح کردند.

۳. و به نقل دیگر در سال ۱۲۱۶ ق، امیر سعود وهابی با نیرویی حدود بیست هزار نفر به کربلا یورش برده، در یک شب بیست هزار نفر را به قتل رسانید. (۲)

کار آنان هرگز قابل توصیف و بیان نیست و در تاریخ از این هجوم، به‌عنوان سنگین‌ترین و وحشیانه‌ترین حملات به سرزمین و مردم عراق یاد شده است.

درباره دفاع مردم در برابر وهابیهاچنین نقل شده است:

۱. در سال ۱۲۱۸ ق. وهابیان به نجف اشرف حمله‌ای شدید کردند ولی با شکست روبه رو شدند، چون به هنگام رسیدن به نجف، همه دروازه‌ها بسته بود و همه مردم نیز بسیج شده بودند تا آخرین قطره خون از شهر

۱- موسوعهٔ العتبات المقدسهٔ، ج ۸، ص ۲۷۳

۲- همان، ج ۸، ص ۲۷۴

ص: ۸۸

دفاع کننـد. و جالب این است که فرمانـدهی این دفاع مقـدس با آیهٔ الله العظمی شیخ جعفر کاشف الغطا بود. شـخص ایشان در این نبرد شرکت کردند و جمعی از علما نیز حضور داشتند. (۱)

۲. دفاع شـهرهای جنوب: در سال ۱۲۲۱ ق. وهابی‌هـا از چنـدین محور، از جمله محور نجف، به عراق حمله‌ور شدنـد، ولی ساکنـان شهرهـا از شـهر زبیر تا سـماوه با همکاری و کمک عشایر هم‌پیمان خود، به دفاع برخاسـتند و تجاوزات سـفاکان وهابی را به راحتی دفع کردنـد. ولی خطر شدیـد متوجه نجف اشـرف شـده بود، به‌طوری‌که در آسـتانه ورود به شـهر، ناگهان با ضـد حمله مردم نجف اشرف روبه رو شده، شکست سختی را متحمل گردیدند.

۳. البته حملات پی در پی وهابیـان به نجف و اسـتمرار آن بـاعث تشـکل مردم و اهالی نجف شـده بود؛ به‌گونه‌ای که به گروهها و احزاب منسجم و منظمی درآمدند و به قصد دفاع از شهر مقدس و دور کردن خطر وهابیت، کاملًا متشکل شدند.

ج: هجوم به درعیه

در سال ۱۲۳۴ ق. محمدعلی پاشا، لشکری را به

۱- ماضی النجف و حاضرها، ص ۲۳۱

ص: ۸۹

رهبری فرزندش ابراهیم پاشا به حجاز فرستاد تا بر لانه فساد؛ یعنی درعیه مستولی شود. ابراهیم پاشا با لشکر مجهّزش وارد مکه شد و از آن‌جا به طرف درعیه حرکت نمود. وی تمام اراضی مکه را که وهابیون با ظلم و ستم به دست آورده بودند، از آنها باز پسگرفت، بدون این که مقاومتی در برابرش صورت گیرد. وی نیز دست به قتل عام وسیع وهابیون زد و بسیاری از آنها را به اسارت گرفت و غنایم زیاد و با ارزشی به دست آورد. (۱)

سپس در سال ۱۲۳۴ ق. به یکی از شهرهایی که در اختیار وهابیون بود، حمله برد و امیر آن‌جا را دستگیر کرد و سپس بر شقراء- که حاکمش عبدالله‌بن سعود بود- مسلّط گردید و حاکم از ترس، شبانه به درعیه گریخت. (۲)

ابراهیم پاشا در ادامه فتوحات خود، به بزرگ‌ترین شهر وهابی‌ها دست یافت و با فتح این شهر، دیگر فاصله چندانی با درعیه نداشت. (۳) او با تمام نیروهایش به درعیه یورش برد و قسمتی از آن شهر را در اختیار گرفت و بقیه شهر را به محاصره درآورد.

جبران شامیه می‌نویسد: محاصره درعیه ۱۵ ماه طول کشید و همچنان کمک‌ها به ابراهیم پاشا از مصر و بصره و

۱- کشف الارتیاب، ص ۴۵

۲- بین درعیه و شقراء دو روز فاصله بود.

۳- فاصله وی با درعیه ۱۸ ساعت گردید.

ص: ۹۰

مدینه و ... ادامه داشت. (۱)

تا مادامی که این کمک‌ها استمرار داشت، قبایلی که او را یاری می‌کردند و در لشکرش حضور داشتند، باقی ماندند. اواخر محاصره بود که عبدالله بن سعود تسلیم ابراهیم پاشا گردید، ابراهیم پاشا او را به عنوان اسیر و با ذلّت به قاهره و سپس به دستانه فرستاد. در قاهره او را در بازارها گردانیدند و بعد به دارش کشیدند. در جنگ درعیه بسیاری از سران آل سعود و آل شیخ جان باختند و بسیاری هم به مصر تبعید شدند و بدین وسیله بساط اوّلین دولت وهابی برچیده شد. (۲)

ابراهیم پاشا در درعیه هفت ماه رحل اقامت گزید و بعد از آن، دستور به ویرانی این شهر داد که تبدیل به شهر مردگان شد. سعودی‌ها نیز در این میان بیست تن از نزدیکان شیخ؛ از جمله سه تن از برادران را از دست دادند. ابراهیم پاشا به قاهره و دستانه نامه نوشت که در این زد و خوردها ۱۴ هزار نفر از وهابیون به قتل رسیدند و شش هزار نفر آنان اسیر گردیدند و در میان غنائم به دست آمده، شصت حلقه توپ وجود دارد. (۳)

د: شکست و شادی؛ بعد از شکست آنان، در قاهره

۱- کشف‌الارتیاب، ص ۴۵

۲- آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۶۹

۳- تاریخ العربیهٔ السعودیهٔ، ص ۱۳۱

ص: ۹۱

جشن‌های باشکوهی برگزار گردید؛ توپ‌ها شلیک شد و مردم به آتش‌بازی پرداختند و فتحعلی شاه قاجار، پادشاه ایران، نامه‌ای به محمدعلی پاشا نوشت و از او به خاطر سرکوب وهابیون قدردانی کرد. (۱)

مرحوم مغنیه می‌نویسد: «ابراهیم پاشا دست به طغیان زد و شهری از شهرهای وهابی نبود که از دست لشکریان وی سالم بماند. وی اموال خاندان سعود و خاندان محمدبن عبدالوهاب را مصادر کرد و بسیاری از سران و زنان و اطفال‌شان را مجبور به جلای از وطن نمود و بسیاری را هم به مصر تبعید ساخت و این سزای جنایت وهابی‌ها و خیانتی بود که در حقّ خدا و قرآن و پیامبر و سنت مرتکب گردیدند؛ و هر ظالمی به ظالم‌تر از خودش گرفتار می‌گردد.» (۲)

دوره دوم حکومت وهابی ها

اشاره

بعد از سقوط درعیه به دست ابراهیم پاشا و فرار جمع زیادی از وهابیون، با مرگ ابراهیم پاشا، فراری‌ها به شهر بازگشتند. از جمله کسانی که دوباره به شهر آمدند، عمربن عبدالعزیز، ترکی برادرزاده عبدالعزیز و مشاری‌بن سعود بودند.

۱- تاریخ الجبرتی، ص ۶۳۶

۲- هذه هی الوهابیهٔ، ص ۱۲۹

ص: ۹۲

این افراد دست به تعمیر خرابیهای شهر زدند و بدین ترتیب بسیاری از اهالی آن دوباره بازگشتند. مصری‌ها از سلطه دوباره وهابی‌ها نگران شدند؛ از این‌رو لشکری به فرماندهی حسین بیگ ترتیب دادند و به درعیه هجوم آوردند و حاکم آن را که مشاری بود، دستگیر نموده، او را تحت الحفظ به مصر فرستادند. اما وی در میان راه از دنیا رفت و بقیه افرادش گریختند و به قلعه ریاض پناه بردند. حسین بیگ سه روز آن‌جا را محاصره کرد. از طرفی چون آذوقه‌شان تمام شده بود، از حسین بیگ امان خواستند. حسین بیگ به آنها امان داد، در نتیجه همگی، به غیر از ترکی که شبانه از قلعه فرار کرد، خارج شدند و دست بسته به مصر رفتند.

۵. ترکی برادرزاده عبدالعزیز، ۱۲۳۹– ۱۲۵۰ ق.

مدتی طولانی در مناطق جنوب، مخفیانه زندگی می‌کرد و هر از چند گاهی به صحرای نجد می‌رفت و اعراب بادیه‌نشین را به آیین وهابیت فرا میخواند. وی با زنی از خاندان تدمر ازدواج کردکه ثمره این ازدواج فرزند پسری به نام جلوی شد.

ترکی ۳۰ تن از اعراب را پیرامون خود گرد آورد و بدین وسیله سایر قبایل را نیز مطیع خود ساخت. در جریان قیام مردم قصیم بر ضدّ مصریها، که مجبور شدند از حجاز به تدریج خارج شوند، ترکی از این فرصت استفاده کرد و

ص: ۹۳

در منطقه ریاض بر لشکر مصری تاخت و آن‌جا را به تصرف خود درآورد. از همانجا بودکه بهتوسعه حکومت خود پرداخت و به مناطق دیگر دست‌اندازی کرد. بعد از آنکه مصریها منطقه نجد را ترک کردند، بعضی از مناطق قصیم هم به حکم ترکی، ضمیمه حکومت وی گردید. لذا می‌توان گفت که او اولین امیر وهابی سعودی در دوره دوم حکومت بودکه به واسطه او، امارت از فرزندان عبدالعزیزبن سعودبن محمدبن سعود به فرزندان عبداللهبن سعود رسید؛ اما مشاری‌بن عبدالرحمان‌بن مشاری‌بن سعود، به همراه یارانشکه از قبیله قحطان بودند، دست به شورش و مخالفت با امیر ترکی زدند و از اینکه حکومت از نسل عبدالعزیز خارج گردد، ناراضی بودند. بنابراین، مشاری به حیله‌ای، ترکی را به قتل رساند و خود، حکومت را به دست گرفت.

۶. مشاری‌بن عبدالرحمن، ۱۲۵۰ ق.

شامیه می‌نویسد: با کشته شدن ترکی‌بن عبدالله، توسط پسر عمه‌اش، مشاری‌بن عبدالرحمن، حکومت او نیز به آخر رسید و مشاری با غلبه بر دیگران، حاکم ششم گردید. حکومت مشاری ۴۰ روز بیشتر طول نکشید؛ چرا که فیصل فرزند ترکی با لشکری مجهز و با کمک عبدالله و عبیدالله، که از آلرشید و از شیوخ حائل محسوب می‌شدند، با سرعت به طرف ریاض حرکت کرد. سپس

ص: ۹۴

بر مدینه مستولی شد و مشاری را دستگیر و اعدام نمود. بعد از این جریان، فیصل حاکم هفتم سعودی‌ها گردید.

۷. فیصل‌بن ترکی، ۱۲۵۰- ۱۲۵۳ ق.

وی بعد از پدرش حاکم گردید، لیکن محمدعلی پاشا به وی فرصت حکومت کردن نداد؛ چون پاشا لشکری را به نجد فرستاد و در میان لشکر، خالدبن سعود که از جمله تبعید شدگان به مصر بود، قرار داشت. لشکر بر پایتخت مسلط گردید و فیصل مجبور به فرار شد، امّا فرارش فایده نداشت و سرانجام دستگیر و به مصر تبعید گردید، مصریها هم به جای فیصل، خالدبن سعود را بر حکومت ریاض و مناطق اطراف منصوب کردند.

۸. خالدبن سعود، ۱۲۵۳- ۱۲۵۵ ق.

وی در قاهره محاکمهگردید، اما محمدعلی پاشا او را تبرئه کرد و بهجای خود درجزیزه‌العرب منصوب نمود. خالد یارانی داشت که می‌گفتند نباید حکومت از اولاد سعود کبیر به اولاد عبدالله بن محمد برسد. در این عقیده بسیاری از قبایل ریاض نظر موافق داشتند؛ بدین ترتیب حکومت به فرزندان سعود کبیر رسید و خالدبن سعود، هشتمین حاکم آنان گردیدکه امارتش دوسال دوام یافت.

۹. عبدالله بن ثنیان، ۱۲۵۵- ۱۲۵۸ ق.

وی با سپاهی‌که نجدی بودند، به خالدبن سعود حمله کرد. خالد توان مقابله با سپاه او را نیافت و ناگزیر به مکه

ص: ۹۵

گریخت و در همان جا درگذشت. وقتی خبر این جریان به فیصل- که در مصر محبوس بود- رسید و دانست که عبدالله قدرت را به دست گرفته و خالد نیز فرار کرده، با حیله‌ای از مصر گریخت و خود را به قصیم رساند و جمع بسیاری هم او را یاری نمودند. با کمک‌های اهالی عنیزه توانست ابن ثنیان را در ریاض شکست دهد و وی را دستگیر و حبس کند. سرانجام نیز او را در سال ۱۲۵۸ ق. بهقتل رسانید.

۱۰. فیصل‌بن ترکی، ۱۲۵۸- ۱۲۷۸ ق.

حدود ۲۰ سال حکومت وهابی با او بود. لیکن دولت عثمانی تصمیم به جنگ با فیصل، امیر ریاض‌گرفت. دولت مرکزی عثمانی لشکری را به فرماندهی شریف محمدبن عون، امیر مکه به قصیم فرستاد و اهالی قصیم را به اطاعت دولت مرکزی درآورد. سرانجامِ کار، این شد که صلحی با اهالی قصیم منعقد گردید که در مقابل، قصیمی‌ها باید ۱۰ هزار ریال پرداخت نمایند. بدین ترتیب شریف با لشکر خود به قرارگاه برگشت و فیصل هم به تعهّد خود عمل کرد و هر سال ۱۰ هزار ریال بر طبق عهدنامه پرداخت می‌نمود. این امر همچنان ادامه داشت تا اینکه فیصل فلج و کور گردید. او با همین مرض در سال ۱۲۸۲ ق. درگذشت و به جای خود عبدالله را از میان چهار فرزندش به حکومت منصوب نمود که همین امر باعث

ص: ۹۶

درگیری میان برادران گردید.

۱۱. عبدالله‌بن فیصل الترکی، ۱۲۷۸- ۱۲۸۴ ق.

بعد از آن که عبدالله از طرف پدرش به حکومت رسید، یکی از برادرانش، که سعود نام داشت، بر ضدّ او شورید. این جنگ‌ها تا آن‌جا کشیده شد که به ضعف حکومت وهابی و استقلال بعضی از مناطق منجر گردید و ترک‌ها بر احسا و قطیف مسلط شدند.

این درگیری‌ها به خانواده آل سعود کشانده شد و عبدالله با پشتیبانی ترک‌ها، مناطقی را اشغال نمود و سعود را از ریاض راند و خود در سال ۱۲۸۲ ق. به ریاض بازگشت. این بازگشت زمانی اتفاق افتاد که مردم در قحطی شدید به سر می‌بردند و حتی مردار الاغ را می‌خوردند و پوست‌های بزغاله را آتش می‌زدند و برای خوردن می‌ساییدند و نیز استخوان‌های حیوانات را می‌شکستند و آرد کرده، می‌خوردند. اگر چه این مردمان با جنگ و خونریزی نمردند، ولی گرسنگی آنها را از بین برد. (۱)

۱۲. سعودبن فیصل ترکی، ۱۲۸۴- ۱۲۹۱ ق.

در جدال بین دو برادر؛ یعنی عبدالله وسعود، افراد زیادی کشته شدند. عبدالله از طرف ترک‌ها حمایت می‌شد و سعود هم از انگلیسی‌ها مواد غذایی میگرفت و این

۱- تاریخ نجدالحدیث، ص ۹۹

ص: ۹۷

کمک‌ها حتی بعد از پیروزی سعود، از سوی انگلیسی‌ها، ادامه داشت و سرانجام، او در سال ۱۲۹۰ ق. وارد ریاض شد و در سال ۱۲۹۱ ق. درگذشت. اما عبدالله و برادرش محمد، ریاض را ترک کردند و در نزدیکی کویت در صحرای قحطان ساکن شدند و تا مدت‌ها در امور حکومت دخالت نکردند.

۱۳. عبدالرحمان‌بن فیصل

بعد از سعود، امر حکومت به دست برادرش عبدالرحمان افتاد. او با برادرش سعود، میانه خوبی داشت. بههمین جهت بود که حکومت به دست او افتاد؛ امّا با برادر دیگرش؛ یعنی محمد، درگیری داشت و محمد نیز با عبدالله روابط حسنه‌ای برقرار کرده بود. این دو برادر توافق کردند حکومت را از دست عبدالرحمان بگیرند و هر کدام از محمد و عبدالله- که بزرگ‌ترند- امر حکومت را به دست گیرند و چون عبدالله بزرگ‌تر بود، طبیعی بود که حکومت را او در اختیار بگیرد. به همین منظور، عبدالله که در صحرای قحطان ساکن بود، از سال ۱۲۹۳ تا ۱۳۰۵ ق. به تدریج بازگشت. امّا دیگر، فرزندان سعود رضایت نداشتند تا عموی بزرگشان عبدالله، حکومت را در دست بگیرد. بنابراین، به عنوان اعتراض از ریاض خارج و در منطقه‌ای به نام خرج مستقر شدند و برادران؛ محمد، عبدالله و عبدالرحمان، جبهه‌ای واحد به رهبری عبدالله بر

ص: ۹۸

ضدّ فرزندان سعود تشکیل دادند. فرزندان سعود چند هفته مقاومت کردند اما با حمله عبدالله، همگی گریختند و بار دیگر عبدالله وارد ریاض شد و در آن‌جا ماند. او در سال ۱۳۰۵ ق. از دنیا رفت.

درگیری و پایان آن

بعد از درگذشت عبدالله، نزاع میان عبدالرحمان و فرزندان سعود بار دیگر آغاز شد و از سویی قبایل نجد به رهبری محمدبن رشید- که وهابی نبودند و با عثمانی‌های حنفی پیمان داشتند- به موفقیت‌هایی دست یافتند. فرزندان سعود از ناحیه قبایل حمایت مالی و نظامی می‌شدند و بدین ترتیب عبدالرحمان مجبور به فرار از نجد شد و به احسا و سپس به کویت و از آن‌جا نزد قبایل بنی‌مره، در نزدیکی منطقه ربع‌الخالی رفت. بعد از درنگی اندک، راهی قطر شد و از آن‌جا به کویت رفت و در آنجا رحل اقامت گزید. امیر کویت، شیخ محمدبن الصباح، برای عبدالرحمان حقوق ماهیانه قرار داد و بعد از آن دولت عثمانی، ماهیانه ۶۰ لیره عثمانی به او اختصاص داد، اما چندی نگذشتکه دولتکویت حقوق ماهیانهرا قطعکرد و ازآن پس، عبدالرحمان درسختی وفقر زیست، تا اینکه دوران دوم حکومت وهابی با مرگ وی پایان یافت.

تاریخ نویسان گفتهاند:

ص: ۹۹

«إنّ الوهابیة فقدت صیتها وبریقها لما توسّعت فوق طاقتها فانهزمت، وهکذا خسروا الأرض والحرکة الوهابیة»؛ زمانی وهابیت همه چیز خود را از دست داد که نفوذ و گسترش آن بیش از تحمّل و طاقت خود بود، لذا زمین و نفوذ را از دست داد.»

دوره سوم حکومت وهابی‌ها

اشاره

۱۴. عبدالعزیزبن عبدالرحمان ۱۳۱۹- ۱۳۷۳ ق.

در مباحث گذشته آوردیمکه عبدالرحمان‌بن فیصل، کارش نگرفت (۱) و سرانجام مجبور شد به همراه خانواده‌اش به کویت پناهنده شود. یکی از فرزندان وی به نام عبدالعزیز، که در آن زمان ده سال داشت و در میان مردم کویت رشد یافته بود و هفت سال از دوران زندگیاش مصادف بود با ارتباط ودوستی پدرش عبدالرحمان و مبارک، امیر کویت، روزی نزد شیخ مبارک آمد و به او گفت: قصد دارم سرزمین نجد را از چنگ ابن رشید درآورم. آیا در این امر مرا یار می‌دهی؟ شیخ جواب مثبت داد؛ از این رو دویست ریال و ۳۰ تفنگ و ۴۰ شتر در اختیار او گذاشت. وی از میان بستگان خود به جمع آوری نیرو پرداخت که برادر و پسر عمویش، عبدالله بن جلوی او را یاری نمودند. این افراد که نزدیک به ۴۰ نفر بودند،

۱- العلاقات بین نجد و الکویت، ص ۶۸

ص: ۱۰۰

به نواحی ریاض رسیدند و با فریب نگهبانان شهر، وارد ریاض شدند و حاکم آن را کشته، سربازانش را مجبور به تسلیم کردند. بعد از آن که از پیروزی خود مطمئن شدند، ناصربن سعود را به سوی شیخ مبارک، امیر کویت، فرستادند تا بشارت فتح وپیروزی را بهاو بدهد و در ضمن، درخواست کمک از وی نماید. با محکم شدن حکومت در ریاض و قلع و قمع مخالفین، دیواری اطراف شهر ریاض کشیدند و شیخ مبارک هم از او حمایت می‌کرد. عبدالعزیز در حالی که ۲۲ سال سن داشت به حکومت رسید و پدرش را مشاور خود و پیشوای مسلمین منطقه گردانید. از جمله کارهای او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف: روابط سیاسی با عثمانی

دولت عثمانی از طریق شیخ مبارک، حاکم کویت، با عبدالعزیز تماس گرفت و از او خواست تا پدرش را برای مذاکره با والی بصره به آن دیار بفرستد. لذا پیمانی در سال ۱۳۲۲ ق. بین دو طرف منعقد گردید که باعث سیطره تام عبدالعزیز بر مناطق تحت نفوذش گردید. البته عثمانی‌ها با او شرط کردند که عبدالعزیز باید به عنوان یک حاکم از سوی عثمانی در آن‌جا امارت داشته باشد و از طرفی عثمانی‌ها ملزم گردیدند که نگذارند آل رشید در اداره شؤون حکومتی آل سعود، دخالت کند.

ص: ۱۰۱

ب: پیمان با انگلستان

عبدالعزیز در سال ۱۳۲۸ ق. با مأمور رسمی دولت انگلستان در کویت- که نامش ویلیام شکسپیر بود- سه بار مذاکره کرد. وی نظرش را به این صورت با مأمور دولتی انگلستان ابراز نمودکه: الآن وقت مناسبی است تا نجد و احساء برای همیشه از سیطره عثمانی‌ها رهایی یابد. نظر نماینده انگلیس هم، موافق نظر عبدالعزیز بود؛ از این‌رو معاهده‌ای با هم منعقد کردند که بعد از آن انگلیس باید از دخالت در شؤون داخلی شبه جزیره عربستان بپرهیزد و عبدالعزیز هم متعهد گردید در صورتی‌که قصد حمله به شهرهای دیگر را داشته باشد، قبل از آن، با ملکه انگلستان، مشورت نماید (۱) و هر چه آنان دستور دادند، عملکند. همچنین سعود ملزم گردید که از هرگونه تماس یا اتحاد یا معاهده‌ای با هر حکومت یا دولتی غیر از دولت انگستان، خودداری کند و امیر نجد نباید در این امر کوتاهی از خود نشان دهد و حق ندارد عقد اجاره یا رهنی یا مثل آن با دولت‌های دیگر ببندد. و نیز حق ندارد هیچگونه امتیازی از طرف خود به دولتی از دول اجنبی یا سران دولت اجنبی، بدون موافقت با حکومت بریتانیا بدهد.

ابن سعود مثل پدرش متعهّد شدکه از هرگونه تجاوز و حمله به اراضی کویت و بحرین و اراضی شیوخ قطر و

۱- کشف‌الارتیاب، ص ۴۸

ص: ۱۰۲

عمان و سواحل آن، خودداری کند؛ چرا که تمام این شیوخ تحت حمایت دولت انگلستان می‌باشند و با دولت انگلستان معاهده دارند و جالب اینکه در هیچ جایی از این معاهده مشخص نشده که حدود عربی نجد کجاست. بالأخره با این معاهده، نجد و توابع آن تحت الحمایهٔ انگلیس خوانده شد و این خود سیاستی بود از سوی دولت استعمارگر انگلستان تا بر بخش اعظم خاورمیانه تسلّط پیدا کند و در این امر هم موفّق گردید، بهطوری‌که بعد از جنگ جهانی اوّل بر جزیرۀالعرب مستولی شد. در قبال تعهّد سعود، بریتانیا در سال ۱۳۳۲ ق. متعهّد شد ماهیانه مبلغ ۵ هزار استرلین به همراه ادواتی مانند مسلسل و تفنگ به سعود تحویل دهد.

وی در سال ۱۳۶۲ ق. ضمن خطبه‌ای که در مکه خواند، گفت: نباید فراموشکرد که هرکس در قبال عملیکه بندگان انجام می‌دهند، از آنها سپاسگزاری ننماید، در حقیقت خداوند را شکر ننموده است.

سپس شروع کرد به تمجید از انگلستان به خاطر کمک‌هایی که به او کرده است و نیز به خاطر ایجاد امنیت راه‌ها که سفر حجاج برای انجام فریضه حج ونیز ازاینکه اسباب معیشت را برای مردمان فراهم نموده و مردم در رفاه قرار گرفتهاند، قدردانی نمود و در پایانگفت: به یقین برخورد بریتانیا با ما، از گذشته تا حال، برخوردی پاک و شایسته بوده است.

ص: ۱۰۳

مرحوم مغنیه می‌نویسد:

کوچک وبزرگ می‌دانند که انگلیس و همپیمان‌های او و اصولًا هر دولت استعمارگر، محال است که کاری را به قصد خیر و برای انسانیت انجام دهند و اگر می‌بینی که شهر یا شهرهایی، پر از کالاهای آنان است، این وسیله‌ای برای تحت نفوذ قرار دادن بازار مسلمین می‌باشد تا با تسلّط بر مایحتاج مردم، بر مقدّرات آنان دست یابند. استعمار در جایی که منافعش اقتضا می‌کند، حاضر است خون انسان‌ها را بریزد. (۱)

ج: وسعت دامنه حکومت

در آن برهه از زمان که عبدالعزیز با انگلیسی‌ها روابط حسنه برقرار کرد، تغییر و تحوّلات اوضاع جهانی به نفع وی تمام شد؛ چرا که بعد از پایان جنگ جهانی اوّل و تسلیم ترکان عثمانی وتقسیم آلمان، نقش ترکان در جزیرهٔالعرب پایان گرفت و از آن پس دولت انگلستان تمام شؤون این جزیره را در اختیار گرفت. از آن‌جا که بریتانیا اهداف خود را با حمایت از عبدالعزیز بهتر به دست می‌آورد، پیمانی را که با هاشمیها بسته بود و به آنان قول داده بود که در شمال حجاز، برایشان یک دولت بزرگ تشکیل دهند، خیانت نمود. دلیل خیانت آن بود که عبدالعزیز با هاشمیها ضدّیّت داشت و از طرفی عبدالعزیز مناطق حائل و حجاز

۱- هذه هی الوهابیهٔ، ص ۱۳۵

ص: ۱۰۴

و عسیر (۱) را اشغال کرده بود و سیاستی زیرکانه از خود نشان می‌داد.

د: هجوم به حجاز

وهابیون در سال ۱۳۴۰ ق. به عرب‌های منطقه الفرع، که از قبیله حرب بوده‌اند، یورش برده، پارچه‌ها و فرش‌های گرانقیمت را غارت نمودند. عرب‌های منطقه الفرع هم دست به سلاح برده، به دنبال مهاجمان روان گردیدند و هر آنچه از اموال که ربوده شده بود، از آنها باز پسگرفتند و جمعی از وهابیون را به قتل رسانده، بقیه پا به فرارگذاشتند. از آن‌جا که بین اهالی منطقه الفرع و مردمان نجد روابط تجاری برقرار بود و هر ساله نجدی‌ها برای خرید خرما به این منطقه می‌آمدند، با به وجود آمدن چنین جریانی، دیگر نجدی‌ها برای خرید خرما نیامدند که این خود ضربه‌ای به اقتصاد منطقه الفرع زد. (۲)

ه‍ـ: کشتار حجاج یمنی

در ۱۳۴۱ ق. وهابیون با گروهی از حجاج یمنی برخورد کردند. از آن‌جا که این حجاج همگی مسلح بودند، وهابیها به دروغ به آنها امان دادند و همه را خلع سلاح کرده، در راه حجاج را همراهی نمودند. لیکن هنگامی که به دامنه کوه رسیدند، سپاه

۱- آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۱۰۴

۲- کشف‌الارتیاب، ص ۵۰

ص: ۱۰۵

وهابی به بالای کوه رفت و در حالیکه حجاج یمنی در زیر کوه مستقر بودند، به ناگاه بر آنان تاختند و بر سرشان سنگ ریختند و با گلوله‌های آتشین همگی را- که ۱۰۰۰ نفر بودند- به قتل رساندند و در این میان فقط دو نفر زنده ماندند که فرار کرده و ماجرا را گزارش دادند. (۱)

و: حمله به طائف؛ در سال ۱۳۴۲ ق. وهابیون به حجاز حمله کردند و شهر طائف را محاصره نموده، وارد شهر شدند و به قتل عام مردان و زنان و کودکان پرداختند. سفّاکان وهابی حدود ۲۰۰۰ نفر از اهالی طائف را که در میان آنها علما و صلحا نیز بودند، به قتل رسانیدند و اموال این مردم مسلمان را به غارت بردند. شرح وقایع و جنایاتی که آنها در این شهر مرتکب شده‌اند، آن قدر هولناک است که تن آدمی را می‌لرزاند. حتی وقتی این فجایع را برای عبدالعزیزبن سعود بازگو کردند، او وقوع چنین حادثه‌ای را تقبیح نکرد، بلکه فقط این سخن پیامبر گرامی(ص) را- که در مورد عمل زشت خالدبن ولید در روز فتح مکه فرموده بود- به عنوان عذر بیان کرد:

«اللهمّ إنّی أبرأ إلیک ممّا صنع خالد». (۲)

پس از آنکه عبدالعزیز، بر طائف چیره شد، دیگر در مناطق حجاز مشکلی نمی‌دید. اما در حمله نظامی به مکه، از خود تعلّل نشان داد و منتظر نظر انگلیسی‌ها بود که

۱- کشف الارتیاب، ص ۵۴

۲- همان، ص ۵۲

ص: ۱۰۶

او را از ادامه حملات نظامی‌اش منع می‌کردند. امّا سیاست بریتانیا ناگهان تغییر نمود و در صدد برآمد که ملک حسین و فرزندان او را کنار بگذارد. به همین خاطر حاکم نجد وسیله‌ای برای اجرای سیاست‌های انگلستان(کوبیدن عرب توسط یک فرد عرب)، گردید و انگلستان با ادامه عملیات او موافقت نمود.

ز: هجوم به شرق اردن

گروهی از وهابیون در سال ۱۳۴۳ ق. بر اعرابی که در شرق اردن در امنیت به سر می‌بردند، حمله کردند و در امّ‌العمد و نواحی آن بسیاری را به قتل رسانده، اموالشان را تاراج کردند. امّا چندان نتوانستند دوام بیاورند و با تلفاتی که داده بودند، برگشتند؛ اما تجهیزات و هواپیماهایی که انگلیسی‌ها در اختیار عبدالعزیز قرار داده بودند و خودشان هم در جنگ، با نفرات‌شان او را یاری می‌دادند، به معرکه برگشتند و در حالی‌که در حمله اوّل ۳۰۰ تن از یاران خود را از دست داده بودند به قتل و کشتار پرداختند.

ح: تسلّط بر مکه

این واقعه در سال ۱۳۴۳ ق. اتفاق افتاد. گمان ملک حسین این بود که به زودی انگلیسی‌ها برای نجات مکه از دست وهابیون وارد این شهر می‌شوند. به همین دلیل نامه‌ای به کنسولگری بریتانیا در جدّه نوشت و یادآوری کرد که در مکه حالت هرج و مرج وجود دارد. کنسولگری بریتانیا بعد از هماهنگی با دولت مرکزی خود، در جواب نوشت: حکومت بریتانیا سیاستی مبنی بر عدم دخالت در امور دینیه اتخاذ نموده است، لذا از ما نخواهید

ص: ۱۰۷

در هر نزاعی که مربوط به اماکن مذهبی اسلام است مداخله نماییم.

ناجی‌الأصیل نماینده ملک حسین در لندن نامه‌ای به وزارت خارجه بریتانیا نوشت و در آن نامه بیان نمود که طبق معاهده، لازم است بریتانیا از وضعیت هرج و مرجی که وهابیون در اماکن مقدس بهبار آورده‌اند، دخالت کنند و آنها را از مناطقی چون طائف اخراج کنند. جوابی‌که به این نماینده داده شد این بود که بریتانیا نمی‌خواهد خود را در زد وخوردهایی‌که بین امیران مستقلّ عرب در املاک مقدّس اسلامی رخ می‌دهد، وارد نماید.

ط: خلع خاندان هاشمی

بریتانیا اهرم‌های زیادی برای فشار بر ملک حسین و خاندان هاشمی به کار گرفت تا با وهابیت کنار بیاید؛ از جمله اهرم‌های فشار، قطع کمک‌های مالی بود؛ بهطوری‌که خاندان وی از پرداخت ماهیانه شرطه‌ها(پلیس) و لشکریان عاجز ماندند (۱) و وضعیت طوری شدکه ملک حسین نتوانست تحمّل نماید؛ از این‌رو بزرگان حجاز از جمله اشراف مکه و علمای دین و نیز بزرگان تجار را در جدّه جمع کرد. آنها قرار بر این گذاشتند که برای خوشایند ابن عبدالعزیز، ملک حسین از حکومت خلعگردد و بالأخره راضی شد به نفع فرزندش در سال ۱۳۴۳ ق. از سلطنت کناره گیری کند و حکومت را به فرزندش بسپارد.

۱- آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۱۳۵

ص: ۱۰۸

پس از سه روز، وی با اموالش به جدّه فرستاده شده، امّا بریتانیا بر حضورش در جده سخت گرفت و به او نامه نوشت و در ضمن به او هشدار داد تا شهر را ترک کرده، از دستورهای عبدالعزیز سرپیچی نکند. لذا با اجبار به مدینه منوّره، مسافرت نمود و اندکی بعد، آن شهر را ترک و به طرف قبرس حرکت کرد و در همان جا ماند تا این که در سال ۱۹۳۱ م. درگذشت. جنازه وی به اردن منتقل و در مسجدی که الأقصی نام داشت، دفنگردید. (۱)

ی: ورود وهابیون به مکه

بعد ازآنکه ملک حسین و فرزندش از مکه خارج شدند و به جده رفتند، وهابیون بدون هیچگونه جنگ و خونریزی، وارد مکه شدند و خانه ملک حسین را غارتکرده، بر تمامی اموال و دارایی وی مسلّط شدند.
بعد از به دست گرفتن امور مکه، جنگی میان وهابیون و ملک علی- که در جده متحصن شده بود- درگرفت و به خاطر همین جنگ، آن سال مراسم حج تعطیل گردید. وهابیون خالدبن لوی را به عنوان حاکم مکه برگزیدند و سپس اهالی مکه را مجبور کردند که در هر روز نماز را در پنج وقت به جماعت برگزار کنند؛ مردم را از استعمال دخانیات منع نمودند و نیز مردم را از برگزاری جشنی که در سال‌روز ولادت آن حضرت(ص) برپا می‌کردند، ممنوع کرده، از زیارت قبور، جلوگیری

۱- آل سعود ماضیهم ومستقبلهم، ص ۱۳۵

ص: ۱۰۹

می‌کردند و هر کس برخلاف دستورات آنها، عمل می‌کرد، به زندان افتاده، جریمه‌های مالی از آنها دریافت می‌کردند.

ک: نیرنگ وهابی‌ها

وقتی که عبدالعزیز وارد مکه شد، به دیدار لشکریان رفت. از سویی نیز جلسه‌ای با علما برپا کرد و آنها را مجبور نمود تا نیروهای وهابی را که از دست پرورده‌های ابن عبدالوهاب بودند، به رسمیت بشناسند. وی در زمان جنگ با ملک علی می‌گفت: همانا من به حجاز آمدم تا شما مردم را از دست اشراف نجات دهم. در هر حال نیامده‌ام تا حکومتی برپا کنم و مال و اموالی به دست بیاورم. من تابع رأی عموم مسلمین هستم.

البته این سخنِ عبدالعزیز حیله‌ای بود که معمولًا حاکمان ظالم از این روش برای نیرنگ به مسلمین استفاده می‌کنند؛ به طوری که وقتی اسراییل(خذلهم الله تعالی) در سال ۱۹۶۷ م. اراضی فلسطین را اشغال نمود، رهبرانش همین سخنان را بر زبان جاری می‌نمودند.

ل: محو آثار بقیع

ابن عبدالعزیز پس از استقرار حکومتش، شروع به تخریب آثار اسلامی در مکه و جدّه و مدینه نمود؛ به طوری که در مکه، گنبد عبدالمطلب و ابی‌طالب و ام‌المؤمنین خدیجه ۳ و نیز محل تولد پیامبر اکرم(ص) و فاطمه زهرا(ع) را ویران نمود و وقتی وارد شهر جدّه گردید، گنبدی که بر روی قبر حوّا(ع)

ص: ۱۱۰

قرار داشت، خراب کرد. او حتّی در تمام شهرهای حجاز که بر روی قبرها بناهای گنبدی شکل داشت، همین اعمال را انجام داد. و در زمانی که مدینه را محاصره نمود، مسجد حمزه را با خاک یکسان کرد.

علی الوردی می گوید:

«بقیع مقبره اهالی مدینه در زمان رسول خدا(ص) و بعد از آن حضرت بوده است که در آن عباس و خلیفه عثمان و زنان پیامبر(ص) و جمع کثیری از صحابه و تابعین به خاک آرمیده بوده‌اند و نیز چهار تن از امامان معصوم(امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق(ع)) دفن گردیده‌اند و شیعیان بر روی این قبور مبارک، ضریح باشکوهی که با ضرایح معروف در عراق و ایران شباهت داشت، ساختند. تمام این قبور، تا چهار ماه اوّل که عبدالعزیز بر جزیرةالعرب مسلط شد، آباد بودند و از آن‌جا که ابن سعود ادامه کار خود را همراهی وهابیون می‌دید و بدون آنان نمی‌توانست مشروعیت خود را حفظ کند، به ناچار در ماه رمضان ۱۳۴۲ بزرگ علمای نجد را که عبدالله‌بن بُلیهد بود، به مدینه فرستاد تا زمینه انهدام قبور مدینه را فراهم نماید. وی وقتی به مدینه رسید، تمام علما را جمع کرد و سؤالِ از پیش طراحی شده را بر علمای مدینه عرضه داشت و گفت: علمای مدینه منوّره درباره ساختن بنا بر قبور و مسجد قرار دادن آن چه می گویند؟ آیا جایز است یا نه؟ اگر جایز نیست و به شدّت در اسلام

ص: ۱۱۱

ممنوع است، آیا تخریب و ویران کردن و جلوگیری از گزاردن نماز در کنار آن لازم و واجب است یا نه؟ و اگر در زمین وقفی مانند بقیع که با قبه و ساختمان بر روی قبور مانع از استفاده از قسمت‌هایی شده است که روی آن قرار گرفته، آیا این کار غصب قسمتی از وقف نیست که هر چه زودتر باید رفع گردد تا ظلم از بین برود؟ و آن چه را که جهّال درکنار این ضرایح انجام دهند، از قبیل مسح ضرایح و خواندن صاحبان قبور به همراه خداوند و تقرب جستن با نذر و ذبح و نیز روشن کردن چراغ بر روی قبور، آیا جایز است یا نیست؟ و نیز آنچه را که مردم در کنار خانه پیامبر(ص) انجام می‌دهند، مثل: دعا و گریه و طواف دور خانه پیامبر و بوسیدن و مسح نمودن و آن چه که در مسجد انجام می‌دهند از قبیل: ترحیم و تذکیر بین اذان و اقامه و اعمالی که قبل از فجر در روز جمعه به جا می‌آورند، آیا مشروع هست یا نیست؟ و ...

علمای مدینه جوابی را که خوشایند ابن‌سعود بود، عرضه کردند. به دنبال فتاوای علمای مدینه، قبور شهر مدینه، بهخصوص بقیع ویران گردید. این حادثه اسف‌بار، در جهان اسلام، مخصوصاً در بلاد شیعه‌نشین با اعتراض عمومی روبه رو شد. علما درس‌های خود را تعطیل کرده، بازاری‌ها مغازه‌های خود را بستند و اجتماعات عظیمی تشکیل شد و به سوگ نشستند. و تلگراف‌هایی به سران و علمای جهان اسلام مخابره و اعمال آل سعود را محکوم نمودند.

ص: ۱۱۲

علی‌الوردی می گوید: روزنامه‌های عراق مقالاتی را در محکوم کردن اعمال ابن سعود، منتشر نمودند.

روزنامه العراق در سر مقاله خود نوشت: کار تمام شد و ابن بُلیهد با فتوای خود، بزرگ‌ترین خدمت را در حق ابن سعود نمود. و فتوای صادره از او همانند تیری است که جگر عالم اسلام را هدف قرار داد و آن را به شدت دردناك نمود. در این روزنامه مقاله‌ای به قلم اسماعیل آل یاسین از کاظمین، منتشر گردید که نوشته بود:

ای مسلمین، این چه خفقانی است که در آن گرفتار شده‌اید. این چه سُستی است که شما را وادار به سکوت نموده و در مقابل قضایای زشت و زننده‌ای که آن یاغی در بلاد اسلامی انجام می‌دهد و دل هر مسلمانی را به درد می‌آورد، عکس‌العمل نشان نمی‌دهید.

محمّد گیلانی نقیب اشراف بغداد، بعد از انتقاد از عملکرد وهابیون نسبت به تخریب قبور می گوید:

ساختن بنای گنبدی شکل بر روی قبور، مخالفت با سنّت نبوی نیست؛ چون پیامبر اکرم(ص)، در حجره عایشه دفن گردید. این حجره دارای دیوارها و نیز سقفی شبیه گنبد است. و در ادامه گفت:

بوسیدن ضریح‌ها، از باب بوسیدن شخصی است که محبوب است و هیچ گونه منعی از آن در اسلام نرسیده است.

ص: ۱۱۳

سید صدرالدین صدر می گوید: قسم به جانم، یقیناً هول و هراسناکی فاجعه بقیع، گرد پیری بر سر طفل شیرخوار می‌نشاند و این فجایع ابتدای مصیبت است که آرام گرفتن نسبت به آن درست نیست. آیا مسلمانان نباید برای رضای خداوند، حقوق باقی مانده انسان‌های هادی و شفیع را رعایت کنند؟

گفتنی است که جریان بقیع و تخریب آن توسط وهابیون در شوّال سال ۱۳۴۳ ق. اتفاق افتاد. (۱)

م: نزاع بین عبدالعزیز و یاران او

بعد از آن که عبدالعزیز با تأیید دولت بریتانیا، حکومت را در دست گرفت و شریف حسین و فرزندش را از حجاز تبعید نمود و حکومت نجد و حجاز را در اختیار گرفت، بین او و یارانش- که تاریخ نام آنها راگروه الاخوان ثبت کرده- برخورد جدّی رخ داد و آن، مسأله تفسیر فلسفه وهابیت بود. عبدالعزیز با کفّار(دولت بریتانیا) روابط دوستانه داشت و نیز در مسائل دینی اهل تساهل بود و ... القابی از قبیل: السلطان، الملک، ... برای خود در نظر می گرفت که مورد نکوهش بعضی از یارانش می‌شد و نیز سبیل خود را بلند می کرد، سربندی به سر می‌بست.

فرزند خود را برای دیدار از مصر و نیز معالجه به آن دیار فرستاد؛ چرا که بلاد مصر از نظر الاخوان، بلاد کفار شمرده می‌شد و همچنین فرزند دیگرش فیصل را برای

۱- لمحات اجتماعیه، ص ۳۰۵

ص: ۱۱۴

دیدار از کشورهای اروپایی به فرنگ فرستاد، برای جنگ، از ماشین‌ها و تجهیزات مخابراتی که از ساخته‌های اروپایی‌ها بود، استفاده می‌کرد. همه این‌ها بدعت‌هایی بود که الاخوان او را بدان متهم می‌کردند. الاخوان معتقد بود که عبدالعزیز باید به دولت‌های همسایه مثل عراق و اردن حمله برد و کشورهایشان را جهت انتشار آیین وهابیت اشغال کند.

صاحب کتاب تاریخ نجد می‌گوید: الاخوان عبدالعزیز را مشکل دیگری برای خود می‌دیدند؛ از این رو علیه او طغیان کرده، مردم را نیز مجبور به شورش می‌کردند. الاخوان به راحتی با کسانی که از آنها تبعیت نمی‌کردند، جنگیده، آنها را تکفیر کرده، مال و اموالشان را به یغما می‌بردند و به بادیه‌نشین‌هایی که یاری‌شان نمی‌کردند، می‌گفتند: تو ای بادیه‌نشین، مشرک هستی و خون و مالت هدر می‌باشد. از اعمال و جنایاتشان چنان ترسی در دل مردم پدید آمده بود که مردم احساس امنیت نمی‌کردند.

صاحب

تاریخ المملکهٔ العربیّهٔ السعودیّه

می‌نویسد: الاخوان مخالف علم و تکنولوژی بودند و هرگونه صنعت جدید را شرک و کفر قلمداد می‌کردند؛ مثلًا در مورد تلفن، تلگراف، ماشین، ساعت و آهن‌ربا می‌گفتند: این‌ها سحری هست که شیطان انجام می‌دهد، از به کارگیری این وسایل و انتشار آن جلوگیری کرده، بدین ترتیب مانع

ص: ۱۱۵

پیشرفت و تمدن می‌شدند و کشور را عقب نگه می‌داشتند.

ن: اجتماع معارضین؛

در سال ۱۳۴۵ ق. رؤسای معارضین به رهبری فیصل الدرویش در منطقه الغطغط جمع شدند و مواردی را که با عبدالعزیز تفاهم نداشتند، یادآوری نمودند، از جمله:

۱. سفر پسر سعود به مصر،

۲. سفر فرزند دیگرش(فیصل) به لندن،

۳. به کارگیری تلگراف، تلفن و ماشین آلات،

۴. خطر تجارت با کویت؛ چرا که مردمانش کافرند و مبانی وهابیت را قبول ندارند،

۵. منع قبایل اردنی و عراقی از چراندن گوسفندانشان در اراضی مسلمین،

۶. مخالفت با دولت درباره تسامح با خوارج(شیعیان!) در احساء و قطیف.

عبدالعزیز یا می‌بایست آنها را به اسلام هدایت می‌کرد و یا آنها را به قتل می‌رساند. عبدالعزیز برای حل این مشکل، جلسه‌ای تشکیل داد و تمام اعضای معارضین به جز سلطان‌بن بجاد را دعوت نمود. ابن‌بجاد حاکم حجاز بود و اصرار بر حضور نداشتن در این جلسه داشت و دلیلش این بود که اطمینانی به عبدالعزیز و سخنان وی نداشت؛ به خصوص بعد از این که ابن بجاد او را تحریم و تکفیر و عزل کرد.

ص: ۱۱۶

ص: حمله به الاخوان

در سال ۱۳۴۶ ق. در عراق مذاکراتی مبنی بر استقرار سربازخانه و تجهیز نظامیان به وسایل مخابراتی و زره‌پوش‌ها، در نزدیکی مرزهای نجد، صورت گرفت تا بر نقل و انتقالات نظامی صحرانشینان نجد، نظارت داشته، از هرگونه تحریکات نظامی علیه دیگر کشورها جلوگیری نمایند. در اثنای مذاکرات، به ناگاه الاخوان به سربازخانه حمله کردند و حدود ۲۰ نفر از آنان را کشتند. حملات آنان بر عشایر عراق و قتل و غارت مردم، ادامه داشت.

در این میان هواپیماهای انگلیسی به اصرار حاکم عراق به پرواز درآمدند و اعلامیه‌هایی جهت هشدار به الاخوان، پخش کردند. امّا این گروه به هشدار انگلیسی‌ها توجهی نکردند و هواپیماهای بریتانیایی با بمب‌های خود، جماعت الاخوان را تار و مار کردند. سرکوبی الاخوان، ابن سعود را بین تسلیم و یا مذاکره قرار داد؛ لذا مذاکره با دولت بریتانیا را برگزید. ابن سعود سپس معارضین را دعوت نموده و در اجتماع آن‌ها اظهار داشت که برای جنگ با بریتانیا نیاز به نیرو و قدرت کافی است که متأسفانه در اختیار نداریم.

الاخوان، تبلیغات خود را بر ضدّ حکومت گسترش داد. در همه جا اعلام می‌کرد که حکومت می‌خواهد اساس دین را ویران نماید و با کفار روابط دوستانه دارد.

ص: ۱۱۷

این‌ها در حالی که پنج هزار نفر بودند، شروع به تهاجم بر عشایر نمودند. در سال ۱۳۴۹ ق. لشکری به استعداد پانزده هزار نفر از عشایر تشکیل شد و به نبرد با الاخوان پرداخت و سرانجام این گروه متحمّل شکست شدند. از جمله عوامل شکست الاخوان این بود که علما همگی با عبدالعزیز همدست بودند. همین سبب ضعف جنبش الاخوان گردید و حماسه دینی آنها را کم‌رنگ جلوه داد.

ع: مشکل دیگر

بعد از آن که لشکر عثمانی شکست خورد و از هم پاشید، عبدالعزیز از بقایای سربازان عرب عثمانی، لشکری جدید تشکیل داد که مجهّز به ماشین‌ها و سیستم مخابراتی بود و نیز مدارس جدیدی در نجد تأسیس کرد. علمای نجد با اعمال او مخالفت کرده، صدای اعتراض خود را به تمام شهرها رساندند. آنها می‌گفتند: آموزش و تعلیم و تدریس دروس جغرافیا و رسم و نقاشی و همچنین تدریس و یادگیری لغات بیگانه در مدراس جایز نیست.

آنان سینما، نور افکن و هواپیما را قبول نداشتند و می‌گفتند که مسافران هواپیماها، پروردگارشان را تهدید می‌کنند ...

ف: یک ماجرای شگفت

ملک عبدالعزیز با گروهی از انگلیسی‌ها در قصر خود نشسته بودند که مؤذن شروع به اذان گفتن نمود. امام جماعت به نماز ایستاد و نماز

ص: ۱۱۸

جماعت برپا گردیـد. امام جماعت این آیه را خوانـد: وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا ... عبـدالعزیز به طرف امام جماعت حمله برد و او را کتک زد و گفت: ای خبیث، تو را به سیاست چه کار؟ آیه دیگر پیدا نمی‌شد که بخوانی؟!

س: بحران جدید

پس از آن که بر جنبش الاـخوان، غلبه کرد و مخالفت بزرگان را فرو نشانیـد، در سال ۱۳۴۸ ق. دچار بحران اقتصادی سنگینی شد، به طوری که حجّاج در آن سال به چهل هزار نفر تقلیل پیدا کردند و ساکنان حجاز دچار گرسـنگی شدند و از حجاج یاری طلبیدند تا کمکی به آنها کنند. آنان از مازاد غذای حجاج و نیز از پوست میوه‌ها، برای ادامه حیات استفاده می‌نمودند.

عبدالله فیلبی می‌نویسد:

اضـطراب و پریشانی بر ملک عبـدالعزیز غلبه نمود، به طوری که در یکی از روزها پرده از این اضـطراب برداشـته، گفت: ما با فاجعه اقتصادی مواجهیم به طوری که تمام بلاد را در برگرفته است.

وی گوید: من به عبدالعزیز گفتم: شـهر تو مملوّ از گنج‌های مدفون از قبیل نفت و طلاست و تو عاجز هستی از این که آن گنج‌ها را بیرون آوری و از طرفی به دیگران هم اجازه نمی‌دهی تا از طرف تو به اکتشاف بپردازنـد. عبدالعزیز در جواب گفت: اگر من کسـی را پیدا کنم که

ص: ۱۱۹

یک میلیون جنیه(واحد پول مصر) بیاورد، من هم هر آن چه او از امتیازات در بلاد من می‌خواهد، به او می‌دهم.

ث: رقابت برای کسب امتیاز نفتی

از زمانی که غرب دریافت که در مناطق نجد گنج‌های مخفی از قبیل نفت و ... نهفته است، شروع به رقابت برای کسب امتیاز حفاری نمودند. به طوری که دو شرکت عمده برای کسب امتیاز حفاری وجود داشت: یکی شرکت آمریکایی و دیگری شرکت بریتانیایی، که نهایتاً شرکت آمریکایی موفق به کسب امتیاز در سال ۱۳۵۳ ق. گردید. بدین ترتیب بین مستر ملتون نماینده شرکت آمریکایی و شیخ عبدالله سلمان، نماینده حکومت سعودی در این زمینه پیمانی منعقد گردید. (۱)

کسب امتیاز نفتی برای آمریکا قدم اول برای سیطره بر منابع عظیم ثروت در شبه جزیره عربستان بوده است. بعد از آن، آمریکا نفوذ خود را کم‌کم وسعت بخشید؛ به طوری که تمام منابع و ثروت عربستان را در دست گرفت که تا امروز ادامه دارد.

خ: خاندان عبدالعزیز

الوردی می‌گوید: عبدالعزیز کثیرالازواج بود که نمونه‌اش در عصر ما یافت نمی‌شود، بهطوری‌که دختر بچه‌های او ۴۵ نفر بودند حال معلوم نبود

۱- الوریدی، ص ۳۵۱

ص: ۱۲۰

که دختران جوانش چند نفر بودند و در زمان مرگش بیش از ۳۰۰ پسر و نوه داشت ....

خانواده‌اش جزو طبقه ممتاز اجتماعی بودند و اعمالشان فوق قانون بود. در اثر ثروتی که از پول نفت نصیبشان گردید، غرق در خوش‌گذرانی و شهوات بودند.

ذ: فرجام عبدالعزیز

در سال ۱۳۶۷ ق. پیر و سالخورده و بیمار گردید و دیگر نمی‌توانست حرکت کند. به ناچار با صندلی متحرک(چرخ دار) جابه جا می‌شد و فرسودگی او را از پای درآورده بود و نمی‌توانست چیزی را تشخیص دهد و چندان رغبتی برای کارهای حکومتی در خود نمی‌دید. سرانجام در سال ۱۳۷۲ ق. در حالی که ۷۷ سال سنّ داشت، درگذشت. و پادشاهی به سعود رسید و فیصل را ولیعهد خود نمود. (۱)

پس از او نیز تا کنون سایر پسرانش بر مسند حکومت عربستان تکیه زدند.

۱- آل سعود، ماضیهم و مستقبلهم، ص ۱۶۶.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبِيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



